



در این شماره می‌خوانید:

- اول ماه مه روز جهانی کارگر را گرامی بداریم؛ بهنام ابراهیم‌زاده
- بیانیه جعفر عظیم‌زاده و اسماعیل عبدی در باره اعتصاب غذا
- پاسخ به معاون وزیر آموزش و پرورش؛ سیامک بهاری
- عدم پرداخت دستمزد معلمان حق‌التدریس؛ شمس‌الدین امانتی
- خرید و فروش کودکان؛ مینو فتاحی
- ما همه ستایش هستیم؛ سیامک بهاری
- چرا کودکان قربانی‌اند؟ محبوبه فرحزادی
- قتل ستایش، تکرار داستان غم‌انگیز لیلا؛ لیلا علی‌کرمی
- گزارش مراسم یادبود ستایش قریشی؛ کریم شامحمدی
- بیانیه تعدادی از تشکلهای حامی کودکان در خصوص کشته شدن ستایش
- رسول بداغی، معلم زندانی، آزاد باید گردد!
- رفتار بزرگسالانه با کودکان؛ حسین احمدی‌نیا
- تصویب قطعنامه منع ازدواج کودکان در کمیته حقوق بشر سازمان ملل
- آیا جهان جای بهتری برای کودکان شده است؟
- کودکان همیشه غایب، نیمکت‌های چشم‌براه؛ مژگان مظهرسرمدی
- کودکان محروم از مدرسه؛ نسان نودینیان
- نامه‌ای از ایران، برای کودکان مقدمند
- اپیزود: این شماره: مثل بچه‌های دیگر! لیلا یوسفی
- و ...

منفعت کودکان بر هر ملاحظه و منفعت ملی، مذهبی، نژادی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک مقدم است!
به کمپین دفاع از حقوق کودکان پیوندید
نهاد کودکان مقدمند، کمپین بین‌المللی دفاع از حقوق کودکان است.

اول ماه مه روز جهانی کارگر را گرامی بداریم!



"اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی کشور" محاکمه و احکام سنگین گرفته‌اند، اعلام همبستگی می‌کنم. خود من یک نمونه از چنین احکام ناعادلانه هستم که ۶ سال در زندانم و در حکم جدیدی هم به هفت سال و ده ماه دیگر حبس محکوم شده‌ام.

من در عین حال نگرانی این عزیزان هستم. بعضا ما زندانیان در شرایطی اضطراری قرار می‌گیریم که ناگزیر می‌شویم با شیوه‌ای چون اعتصاب غذا حرف و اعتراضمان را بیان کنیم، تا صدای اعتراضمان شنیده شود. اما همیشه حمایت مردم و جامعه یار و یاور ما بوده است. و امروز همکاران من جعفر و اسماعیل چنین رسالتی را بر دوش گرفته‌اند. من ضمن اعلام حمایت قاطع از بیانیه مشترک جعفر عظیم‌زاده و اسماعیل عبدی انتظار وسیع‌ترین حمایتها را از این عزیزان دارم و بر این باورم که این یکی از اقدامات مهم امسال ما در گرامی‌داشت اول مه روز همبستگی جهانی کارگران است.

باز هم می‌گویم روز جهانی کارگر را گرامی می‌دارم.

زنده باد اول مه روز همبستگی جهانی کارگران

۲۰ فروردین ۹۵

بهنام ابراهیم زاده. بند ۱۰ رجایی شهر،
سویت زندانیان سیاسی
برگرفته از صفحه فیسبوکی پایگاه خبری
خانواده بهنام ابراهیم زاده

من بهنام ابراهیم زاده، از فعالین کارگری در زندانم. ما کارگران، ما انسانهای معترض را زندان می‌کنند تا اعتراض نباشد. تا فریاد و کیفرخواستی نباشد. اما ما اجازه نمی‌دهیم که این صداها خاموش شود و اجازه نخواهیم داد. ما به کل این بساط استثمار و بربریت اعتراض داریم و اول مه، روز جهانی کارگر، روز اعتراض به همه مصائبی که سرمایه‌داری در گسترده جهان برای بشریت بوجود آورده است، را گرامی می‌داریم.

امسال در شرایطی اول مه را گرامی می‌داریم که فقر و گرسنگی بیش از هر وقت زندگی کارگران و کل مردم را تباه کرده است. حداقل دستمزد ۸۱۲ هزار تومان، تحمیل فقر بیشتر بر ما کارگران و ما مردم است. اول مه امسال با اعتراض به زندگی زیر خط فقر، با اعتراض به ۸۱۲ هزار تومان حداقل دستمزد، بر یک زندگی انسانی و شایسته تاکید کنیم.

من همصدا با همکارانم جعفر عظیم‌زاده و اسماعیل عبدی که به این وضعیت اعلام اعتراض کرده‌اند، همصدا با ۱۳ تشکل کارگری که خواستار حداقل دستمزد سه میلیون و پانصد هزار تومان شده‌اند، باز هم می‌گویم معیشت، منزلت حق مسلم ماست.

من از خواسته‌های جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبدی از جمله لغو احکم زندان برای کارگران و زندانیان سیاسی که بخاطر مبارزه برای ابتدایی‌ترین حق و حقشان در زندانند و با اتهام واهی

نام و نام خانوادگی: بهنام (اسعد)

ابراهیم زاده

تاریخ تولد: ۱۷ مرداد ۱۳۵۶

اشنویه

اتهامات: تبلیغات علیه نظام، اخلاف

در نظم عمومی، اجتماع و تبانی

علیه امنیت ملی

محکومیت: در دو پرونده به ترتیب

به پنج سال حبس تعزیری + نه و

نیم سال حبس تعزیری محکوم شده

است.

دادگاه اولیه: شعبه ۲۸ قاضی

مقیسه - شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب -

قاضی صلواتی

مرجع تایید حکم: دادگاه تجدید

نظر استان تهران.

محل نگهداری: زندان رجایی شهر

تاریخ بازداشت: ۲۲ خرداد ۱۳۸۹

وضعیت پزشکی: آسیب در قفسه

سینه، گردن، پای چپ، دست چپ

محکومیت‌های پیشین: یازدهم

اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ - روز کارگر -

در پارک لاله تهران بازداشت و

پس از مدتی آزاد شد.

سوابق فعالیت: فعال حقوق کودک،

فعال کارگری و عضو کمیته

پیگیری برای ایجاد تشکل آزاد

کارگری، کارگر یک شرکت

لوله‌سازی در تهران.

بیانیه جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبّدی

پیرامون اقدام به اعتصاب غذا از روز دهم اردیبهشت ماه ۹۵



امروزه بر هیچ انسان شریف و منصفی پوشیده نیست که میلیونها کارگر و معلم و دیگر زحمتکشان کشور با شرایط معیشتی طاقت‌فرسا و غیرقابل تحملی دست به گریبانند و سالهاست ابتدایی‌ترین حقوق انسانی آنان به‌طور وقفه ناپذیری پایمال می‌شود.

تحمیل دستمزدهای زیر خط فقر، عدم پرداخت به موقع دستمزدها در ابعادی گسترده، نابودی کامل امنیت شغلی اکثریت قریب به اتفاق کارگران با قراردادهای موقت و سفید امضا و بخش چشمگیری از معلمان تحت عناوین مختلفی همچون معلمان آزاد، حق‌التدریسی، شرکتی، پیمانی و پیش دبستانی، به کارگیری معلمان آزاد با مدارک تحصیلی لیسانس و بالاتر با حقوق سیصد هزار تومانی و بدون بیمه، نهادینه کردن گسترده شرکت‌های پیمانکاری در صنایع بزرگ و متوسط دولتی و غیردولتی و غارت مضاعف دسترنج کارگران، گسترش کودکان کار، عدم اجرای کامل قانون نظام هماهنگ پرداخت و مصوبات هیأت وزیران در مورد فرهنگیان شاغل و بازنشسته، رشد

فزاینده مدارس غیرانتفاعی و هیأت امنایی و نابودی تدریجی آموزش و تحصیل رایگان، غارت و چپاول صندوق تأمین اجتماعی و برخی دیگر از صندوقهای بازنشستگی، ممنوعیت ایجاد تشکلهای مستقل کارگران و معلمان و امنیتی کردن اعتراضات آنان، قطع سوبسید کالاهای اساسی مانند نان، آب، برق، گاز، لبنیات و، تنها گوشه‌هایی از بی‌عدالتیها و شرایط مشقت باری است که بر کارگران و معلمان تحمیل شده است.

تحمیل چنین وضعیتی بر کارگران و معلمان و دیگر زحمتکشان به‌مثابه اکثریت عظیم مردم ایران، امروزه عرصه را چنان بر زندگی و هستی آنان تنگ کرده است که به‌رغم جا افتادن اجباری کار روزانه ۱۲ ساعته و حتی ۱۸ ساعته در میان کارگران به‌عنوان ساعت کار معمول و روی آوری معلمان به مشاغل دوم و سوم، آنان نه تنها قادر به تأمین حداقل‌هایی از استانداردهای زندگی امروزی نیستند، بلکه اکثریت عظیمی از آنها از خط فقر به خط بقا رانده شده‌اند.

اما پاسخ دولتهای مختلف به این وضعیت فلاکت‌بار، تنها و تنها تشدید سرکوب

اعتراضات صنفی کارگران و معلمان، تلاش برای تحمیل بی‌حقوقی بیشتر به آنان و بر این بستر تسهیل زمینه‌های غارت و چپاول روزافزون سفره‌های خالی آنها بوده است.

به‌طوری که در نتیجه این سیاست‌ها از زمان استقرار دولت روحانی به این سو بخشنامه ممنوعیت اعتصاب و اعتراض از سوی قوه قضاییه به‌طور رسمی به برخی مراکز کارگری ابلاغ شده، دامنه سرکوب اعتراضات کارگران و معلمان در ابعادی سراسری به اعتراضات آرام آنان در محل کارشان گسترش پیدا کرده، صدها کارگر و معلم احضار، بازداشت و تحت تعقیب قضایی قرار گرفته‌اند، چهره‌های مؤثر معدود تشکلهای مستقل کارگران و معلمان با اتهامات سنگین امنیتی مواجه شده‌اند و تعدادی از آنان از جمله ما در حال گذراندن حبسهای طولانی در زندانهای کشور هستیم.

به ما اتهام اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی کشور زده‌اند و بر این اساس با حکم‌های طویل‌المدت در زندان اوین محبوس هستیم. ما همچون هزاران کارگر و معلم معترض، هیچ فعالیتی جز

ادامه بیانیه در باره اعتصاب غذا

دفاع از کرامت انسانی خود و هم طبقه‌ی‌هایمان نداشتیم. تمام فعالیت‌های ما و دیگر همکاران زندانی‌مان در کانون صنفی معلمان، اتحادیه آزاد کارگران ایران و دیگر تشکلهای مستقل کارگری و معلمان در مقابل دیدگان افکار عمومی قرار دارد و بر همگان روشن است.

فعالیت‌های ما برای دستیابی به مطالبات قانونی و انسانی‌مان چنان محرز است که حتی مصادیقی هم که بر اساس آنها در پرونده‌هایمان به ما اتهامات امنیتی وارد کرده‌اند تماماً معطوف به فعالیت‌هایی از قبیل جمع‌آوری امضا در اعتراض به دستمزدهای زیر خط فقر، ایجاد تشکلهای مستقل کارگران و معلمان و فعالیت در آنها، شرکت در تجمعات صنفی در مقابل مجلس و وزارت کار و ارائه نامه‌های اعتراضی به نهادهای مسئول و دیگر کنشگریهای صنفی است.

بدینگونه بر اساس مستندات رأی‌هایی که بر علیه ما صادر شده است باید گفت هر گونه تلاش برای اجرای قوانین حداقلی موجود و مبارزه برای بهبود

شرایط زندگی و معیشت کارگران و معلمان در این کشور اقدام علیه امنیت ملی محسوب می‌شود.

ما می‌دانیم و بر این امر اذعان داریم که با فعالیت‌هایمان امنیت و آسایش کسانی را که بر بستر قانون‌شکنی و تحمیل فقر و فلاکت بر کارگران و معلمان سالیان سال دست به غارتگری زده‌اند به خطر انداخته‌ایم و با اصرار بر تحقق خواستهای بر حقمان تداوم منافع چپاولگرانه‌ی آنان را به چالش کشیده‌ایم.

اما آنان با نشان دادن منافع و امنیت خود به جای امنیت ملی کشور و بر این بستر با هدف وا داشتن کارگران و معلمان معترض برای تمکین به وضعیت فلاکت‌بار موجود، ما و دیگر فعالان کارگری و معلمان را به بند کشیده‌اند.

لذا ما در گرامیداشت اول ماه مه روز جهانی کارگر و اعلام همبستگی با کارگران جهان، به‌مناسبت این روز بزرگ در اعتراض به امنیتی کردن فعالیت‌های صنفی و تجمعات و اعتصابات کارگران و معلمان، دستمزدهای زیر خط

فقر، ممنوعیت برگزاری مستقلانه و آزادانه روز جهانی کارگر و روز جهانی معلم، عدم شفافیت و عمل مؤثر سازمان جهانی کار ILO در قبال نقض حقوق بنیادین کارگران و معلمان ایران و با خواست خارج کردن اتهام اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی کشور و دیگر اتهامات امنیتی از پرونده‌های مفتوح کارگران و معلمان معترض و برداشتن این‌گونه اتهامات جعلی و ساختگی از پرونده‌های خود و دیگر فعالان کارگری و معلمان زندانی از روز دهم اردیبهشت ماه دست به اعتصاب‌غذای نامحدود خواهیم زد.

رونوشت به:

کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری ITUC و سازمان جهانی معلمان EI

جعفر عظیم‌زاده و اسماعیل عبدی

زندان اوین، بند ۸ زندان اوین- اندیشگاه ۸.

از ما بترسند

نه ما از آنها.

"چه کسی می‌خواهد من و تو ما نشویم

خانه‌اش ویران باد؟"

کارگران و معلمان زحمتکش ایران

اتحادتان مبارک باد.

"من اگر بنشینم تو اگر بنشینی چه کسی

بر خیزد؟"

کارگران و معلمان، اعتراض‌هایتان را

هر چه بیشتر و بیشتر تا غارتگران

بیت‌المال بفهمند که دو قشر بزرگ ملت

ایران یعنی کارگران و معلمان بیدارند.

"من اگر برخیزم تو اگر برخیزی همه

برخیزند."

سمبل کارگران، جعفر عظیم‌زاده و سمبل

معلمان اسماعیل عبدی در اتحادی مبارک

تصمیم دارند در دهم اردیبهشت همزمان

با روز کارگر

ادامه در صفحه ۲۲

حمایت هاشم خواستار، معلم مبارز

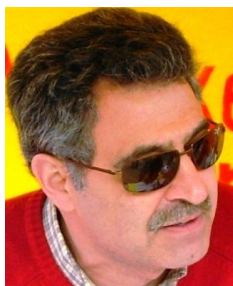
از اسماعیل عبدی و جعفر عظیم‌زاده

(معلم و کارگر زندانی)

سمبل کارگران، جعفر عظیم‌زاده و سمبل معلمان اسماعیل عبدی در اتحادی مبارک تصمیم دارند در دهم اردیبهشت همزمان با روز کارگر و روز معلم اعتصاب غذا کنند تا صدای حق خواهی‌شان را به گوش معلمان و زحمتکشان ایران و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر برسانند.

همکاران فرهنگی، از حاکمیت دزد و غارتگر ترسی به دل راه ندهید، آنان باید





سیامک بهاری

آموزش و پرورش باید رایگان باشد

پاسخ به معاون وزیر آموزش و پرورش
جمهوری اسلامی ایران

به صورت مسئله، بکلی آنرا پاک کرد و موضوع دیگری را عنوان نمود. حال متهم ردیف اول پرونده بیسوادی و ترک تحصیل میلیونی، آموزش و پرورش پولی طبقاتی شده در ایران، خودش در نقش شاکی وارد محکمه شده است و قرار است قربانیان خود را مجازات کند. این را نباید فقط به پای شارلاتانیسم و وقاحت بی نظیر جمهوری اسلامی گذاشت. بجز این اما این بخودی خود کیفرخواستی جدی علیه باثیان بیسوادی و ترک تحصیل میلیونی و طبقاتی و تبعیض‌آمیز بودن دسترسی به آموزش و تحصیل در ایران است. این پرونده را با چنین طرفندهای مضحکی نمی‌توان مختومه کرد. شاکیان معضل بیسوادی و ترک تحصیل با این حيله‌ها از میدان بدر خواهند شد.

صورت مسئله چیست؟

از سال ۱۲۹۰ شمسی، که قانون اجباری شدن "سواد" در ایران تصویب شد تا اکنون که ۱۰۵ سال از آن می‌گذرد. نه بیسوادی ریشه کن گردیده است و نه معیار علمی برای آن تعریف شده است. بنا بر تعریف یونسکو؛ "باسوادی توانایی شناخت، درک، تفسیر، ساخت، برقراری ارتباط و محاسبه در استفاده از مواد چاپ شده و نوشته شده مربوط به زمینه‌های گوناگون است. باسوادی زنجیره آموزشی را که توانایی رسیدن به اهداف، توسعه دانش و پتانسیل و شرکت کامل در جامعه‌ای بزرگتر را برای یک فرد فراهم می‌کند، دربر دارد". حال باید به تعریف فوق، رشد تکنولوژی معاصر، توانایی و قابلیت استفاده از کامپیوتر و اینترنت را هم اضافه کرد.



پرورش پولی و کالایی برای عموم اجباری است. همه موظف هستند کالای گرانقیمتی به نام آموزش را بخرند، وگرنه جریمه خواهند شد و حتی به زندان خواهند رفت. این یک قلدری تمام کمال است. دولت کیسه دوخته که با اجباری کردن آموزش و پرورش، خانواده‌ها را ناچار به پرداخت شهریه‌های کمرشکن کند.

به این ترتیب جمهوری اسلامی و دولت "تدبیر و امید" ظاهراً راه برون رفت از معضل ترک تحصیل و نرفتن به مدرسه و دلایل و عامل ترک تحصیل دانش آموزان را پیدا نموده و برای مقابله با آن قانون وضع کرده است! قرار است از این به بعد، با خیال راحت بکلی منکر مسئولیتی در باره موضوعی به نام بیسوادی، کم‌سوادی و ترک تحصیل گسترده و میلیونی در میان بخش وسیعی از مردم، بویژه کودکان، نوجوانان و جوانان شود.

این راحت‌ترین راه است که بجای پاسخ

"معاون وزیر آموزش و پرورش: از این پس والدینی که مانع تحصیل کودکان خود شوند با ۳ ماه حبس تعزیری و یک میلیون تومان جریمه نقدی مواجه خواهند شد. وزارت آموزش و پرورش شاکی این پرونده‌ها خواهد بود".

یک اصل پایه‌ای و بنیادی برای حق دسترسی به آموزش و پرورش و تحصیل، اجباری و رایگان بودن آن است. خصوصیات اصلی این نظام آموزشی این است که حق همگانی و یکسان با استاندارد واحد در دسترسی به تحصیل برای عموم جامعه مهیا است. دستاوردی که در بسیاری از کشورهای اروپایی یک نرم جا افتاده اجتماعی است و به همین دلیل میزان بیسوادی و کم‌سوادی به پایین‌ترین حد خود و یا عملاً به صفر رسیده است.

اظهارات معاون وزیر و لایحه پیشنهادی آنان به مجلس شورای اسلامی اما دقیقاً به این معنی است که خریدن آموزش و

آموزش و پرورش، اطلاعات سوادآموزی آنها ثبت می‌شد اما این اتفاق نیفتاده است. اگر این آمار ۵۲۰ هزار نفری را کم کنیم، می‌توان گفت اکنون ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر وجود دارد که مشخص نیست سواد دارند یا خیر."

همچنین وی در جلسه شورای آموزش و پرورش شهرستان میانه اظهار می‌کند که: "۱۰ میلیون بیسواد و ۱۰ میلیون کم‌سواد در کشور وجود دارد. ۳۰ درصد زندانیان و ۹۰ درصد معتادین بیسواد و کم‌سواد هستند."

"مصطفی اقلیما"، رییس انجمن مددکاران ایران و عضو شورای بررسی آسیب‌های اجتماعی در گفتگو با خبرگزاری ایلنا اما از حقیقت دیگری پرده بر می‌دارد؛ او از ترک تحصیل سالیانه ۲۵ درصد، یعنی یک چهارم دانش‌آموزان کشور خبر می‌دهد و تاکید می‌کند: "پژوهش‌ها نشان می‌دهند که فقر مالی، فقر انگیزشی و سیستم غیرخلاق آموزشی، دلایل مشترک در این رویکرد هستند. منابع رسمی از افزایش شمار کودکانی می‌گویند که در سنین ۱۱ تا ۱۷ سال قرار دارند و به دلایل زیادی از ادامه تحصیل باز می‌مانند."

بنابر آخرین آمار اعلام شده از سوی مرکز آمار ایران، از جمعیت بالای ۱۵ سال ایران تقریباً ۱۶ درصد بیسواد و ۲۵ درصد دارای سواد خواندن و نوشتن در سطح ابتدایی هستند. به بیان دیگر قدر مطلق بیسوادی از سال ۱۳۵۷ تا کنون افزون‌تر هم شده است. بر اساس گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۰ نرخ باسوادی بزرگسالان در رده بالای ۱۵ سال در ایران، در مقایسه با کشورهای نظیر عربستان، قطر، بحرین و ترکیه پائین‌تر است.

تا همین جا بنا به آمار و ارقام اعلام شده توسط مسئولان سوادآموزی و آموزش و پرورش جمهوری اسلامی، با هر درجه از مخفی کردن حقایق و تقلب در اعلام ارقام واقعی، به سادگی مشخص می‌شود هیچ عزمی برای کاهش بیسوادی در دولت و مسئولین جمهوری اسلامی وجود



مدارس ثبت‌نام شده‌اند.

برابر همین مقایسه با توجه به رشد نفوس و تعداد دانش‌آموزان واجد تحصیل، رقمی معادل ۵ میلیون و ۱۱۳ هزار دانش‌آموز در یک بازه ده ساله از چرخه تحصیل بازمانده‌اند. این رقم پنج میلیونی البته هنوز شامل همه بازماندگان از تحصیل نیست. کماکان جمعیت کثیری به دلیل نداشتن شناسنامه و نامعلوم بودن وضعیت سطح سواد در اینجا محاسبه نشده‌اند. این فقط تفاضل عددی آمارهای منتشر شده است.

مرکز آمار ایران تعداد بیسوادان را در سرشماری سال ۱۳۹۰ سه میلیون و ۸۶۰ هزار نفر اعلام کرد. این رقم هم بشدت مغشوش و دستکاری شده است.

"علی باقرزاده" معاون وزیر آموزش و پرورش و رئیس سازمان نهضت سوادآموزی در این خصوص می‌گوید: "یکی از چالش‌های اصلی نهضت سوادآموزی عدم اطلاع از آمار دقیق بیسوادان و همچنین نام و هویت آنهاست. در حال حاضر مشکل اصلی این سازمان کمبود بودجه و منابع است که پاسخگوی ریشه‌کنی بی‌سوادی نیست. در این سرشماری‌ها وضعیت سواد ۴ میلیون نفر مشخص نیست و اطلاعات سوادآموزی آنها در جایی ثبت نشده است. همچنین ۵۲۰ هزار نفر دارای سن بیش از ۲۵ سال هستند که علی‌القاعده باید در سیستم

ادامه از صفحه پیش ...

آنوقت سطح اولیه‌ای که با آن روبرو هستیم بهتر مشخص می‌شود. تعریف جمهوری اسلامی از سواد، همان خواندن نوشتن ابتدایی و توانایی در انجام چهار عمل اصلی ریاضیات است. بنابه اعتقادات ایدئولوژیک حکومتی توانایی خواندن قرآن نیز به آن اضافه شده است.

علیرغم همین معیار بشدت غیر علمی و محدود، برابر داده‌های آماری جمهوری اسلامی، که مانند همیشه متناقض و مغشوش است، وضعیت بیسوادی در کشور علیرغم ۳۷ سال ادعا در ریشه کردن آن، نه تنها کاهش نیافته که گسترده‌تر نیز شده است. رده‌های سنی بیشتری، بویژه نوجوانان، بیسواد و یا کم‌سواد را هم شامل گردیده است.

برابر سرشماری صورت گرفته در سال ۸۵ یعنی ده سال پیش، نزدیک به ۱۷ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر در حال تحصیل بوده‌اند. از این تعداد ۵ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر دوره ابتدایی و ۳ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر دوره راهنمایی را می‌گذرانند. برابر آمار منتشر شده از سوی آموزش و پرورش در سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵ بنا به اظهارات "علی زرافشان" معاون آموزش متوسطه وزیر آموزش و پرورش و رئیس ستاد پروژه مهر، تعداد ۱۲ میلیون و ۶۸۷ هزار و ۳۱ دانش‌آموز در

این چهره بی‌نقاب حکومتی درنده، بیرحم، حق‌باز و فریبکار است که چنین وقیحانه در مقابل میلیون‌ها مردمی که به زیر خط فقر رانده و هست و نیست آنها را به غارت برده است قیافه حق به جانب می‌گیرد.

اما خواست بحق مردم برای داشتن یک آموزش و پرورش شاد، انسانی، برابر و بدون تبعیض سرجای خودش باقی است و به چیزی کمتر از این رضایت نخواهند داد. بخش عظیم و اکثریت مردم، خواهان برپایی چنین نظام آموزشی‌اند.

یکی از خواستهای بحق مبارزات درخشان معلمین طی سال گذشته تاکید بر بهبود فضای آموزشی و رایگان کردن آموزش و پرورش بود. معلمین در آخرین بیانیه خود، درست یک هفته پیش از سال جدید، در ۲۳ اسفند، مجدداً بر این خواست پایه‌ای که آموزش رایگان و اجباری تنها راه حل معضل ترک تحصیل و پایان دادن به کالایی و پولی کردن آموزش و پرورش است تاکید کردند.

جمهوری اسلامی نه تنها قادر به تامین چنین مناسبات انسانی نیست بلکه عملاً درمقابل آن است. به همین دلیل با چنین رفتار قلدرمناشانه‌ای تهدید می‌کند و به مردم اعلام جنگ می‌دهد.*



فضای ایدئولوژیک، پادگانی و غمبار مدارس را نیز به این مجموعه باید افزود که عملاً میل و رقبت به ادامه تحصیل را خدشه دار می‌کند.

خانه نشین کردن دانش‌آموزان دختر، تشویق به ازدواج‌های زودهنگام، بخشی دیگر از توطئه سازمان یافته برای پرتاب کردن دانش‌آموزان دختر از چرخه تحصیل است.

بی‌هویت و بی‌شناسنامه کردن بیش از نیم میلیون کودک به بهانه‌های واهی بخش دیگری از سیاست تعریف شده نظام آموزشی برای محروم کردن کودکان و نوجوانان از تحصیل است. به این مجموعه باید رشد حیرت‌انگیز حاشیه نشینی در جوار شهرهای بزرگ و نداشتن کوچکترین امکانات زیستی و رفاهی و تحصیلی را نیز افزود.

عَلَم کردن جرمه و حتی زندان برای خانواده‌هایی که کودکان خود را به مدرسه نمی‌فرستند، یک نمایش مضحک و مشمئزکننده توسط نظامی است که خود مسئول، مسبب و عامل اصلی رشد و گسترش بیسوادی و ترک تحصیل دانش‌آموزان است. این قلدری، عملاً نعل وارونه زدن و مخدوش کردن صورت مسئله‌ای است که جمهوری اسلامی توان پاسخ دادن و قبول مسئولیت آنرا ندارد. نه تنها می‌خواهد خود را از زیر ضرب خارج کند و خانواده‌هایی را که به خاک سیاه نشانده است، مقصر جلوه دهد، که کیسه گشادی هم برای کسب درآمد از این آموزش اجباری دوخته است.

سوءتغذیه در میان کودکان و دانش‌آموزان بیداد می‌کند و به یک اپیدمی دردناک بدل شده است. همین حکومت اعلام می‌کند بیش از ۲۰ میلیون نفر گرسنه‌اند و به کمک فوری مواد غذایی نیازمند هستند. آنوقت همین خانواده‌ها که اساساً قادر به تامین مخارج تحصیل که نه، تامین ابتدایی‌ترین امکانات زیستی خود نیستند، تهدید به جرمه و زندان می‌شوند، تا با فشار مضاعف بخشی از هزینه تحصیل کودکان را هر طور شده بر سر همین خانواده‌ها خراب کند.

ندارد. بازتولید و ورودی بیسوادی بارها و بارها از خروجی بیسوادی بزرگتر و بیشتر است.

آنچه که با نقل قولهایی از خود مسئولین و دست اندرکاران درجه اول آموزش و پرورش ذکر شد، بخوبی صورت مسئله واقعی بیسوادی، کمسوادی و ترک تحصیل را در جمهوری اسلامی مشخص می‌کند.

دسترسی به کالای آموزش و پرورش، پولی، تبعیض آمیز و نابرابر

رشد بیسوادی و کمسوادی تابعی از عدم دسترسی عمومی و امکان ادامه تحصیل است. پولی کردن آموزش و پرورش و هم زمان، افزایش مخارج بالای تحصیلی، طبقه بندی کردن و خصوصی سازی مدارس با استانداردهای فاحش یک رکن سیستماتیک سیاست گذاری آموزش و پرورش است.

کسر بودجه نجومی ۴ هزار میلیارد تومانی وزارت آموزش و پرورش، سرانه آموزشی حداکثر ۲۸ هزار تومانی که علیرغم ناچیز و بی‌مقدار بودن هرگز به مدارس پرداخت نمی‌شود، سیاست استراتژیکی است که عملاً مدارس را به بخش خصوصی بسپارد.

همزمان رکود تورمی افسار گسیخته و تحمیل دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر، شهریه‌های نجومی و سرکیسه کردن مداوم خانواده‌ها برای تامین و جبران کسری بودجه مدارس، بخش وسیعی از خانواده‌ها را عملاً از تامین هزینه گراف تحصیلی عاجز می‌کند.

آنچه سبب ترک تحصیل و بازماندن از چرخه تحصیلی، عدم دسترسی به آموزش و پرورش با استاندارد برابر و همگانی است، خود سیستم آموزشی و سیاستهای تحمیل ریاضت اقتصادی به بخش وسیعی از جامعه است. پرتاب کودکان و نوجوانان به بازار بیرحم کار و رشد سرسام آور کودکان خیابانی، بی‌سرپرست، بدسرپرست و غیره، نتیجه تبعی و بلاواسطه آموزش و پرورش پولی و طبقاتی است.



شمس‌الدین امانتی

عدم پرداخت حق الزحمه معلمان حق التدریسی از اول مهر ۹۴ تا کنون!؟



از نمایندگان مجلس اسلامی و پیروان خامنه ای را به منظور حفظ نظام موجود به همراه داشته است.

این "اعتراضات" که هزار چند گاهی به صحن علنی مجلس اسلامی کشیده خواهد شد، علاوه بر تشدید اختلافات بین جناح های گوناگون درون حاکمیت رژیم اسلامی، حاوی افشاگری و نکات قابل تأملی است که گاهاً از آراسته این تعدادی از مأمورین رژیم اسلامی حامی جناحی در حاکمیت خارج است. به موردی از این شگردی های مأمورین رژیم اسلامی، اشاره مختصری خواهیم کرد.

آن، یکی از دلایل اصلی اعتراضات روزانه آنها به تبعیض، تحقیر و نابرابری در آموزش و پرورش رژیم اسلامی است.

اختلاف طبقاتی، افزایش نابرابری، فساد در ادارات دولتی، رشوه خواری و وعده های پوچ و دروغین مأمورین و مسئولین رژیم سرمایه داری اسلامی، در همه عرصه ها و هر آنچه که روزانه بمنظور فریب افکار عمومی توسط آخوند های مرتجع و وزیر و وزرای کابینه روحانی، بر علیه طبقه کارگر و مردم فقیر و تحت ستم در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی اعمال می شود، صدای "اعتراض" تعدادی

از همان ابتدای بر سر کار آمدن رژیم اسلامی، یکی از اختلافات دائمی معلمان با وزارت آموزش و پرورش رژیم اسلامی، مربوط به مشکلات مالی، عدم تأمین هزینه معیشتی، عدم پرداخت به موقع و پایین بودن میزان حقوق و مزایای دریافتی آنها بوده و خواهد بود، البته اگر دستمزدی در کار باشد.

در کنار معلمان رسمی تعدادی معلم حق التدریسی نیز مشغول تدریس در مدارس هستند، این مزدبگیران وضعیتی به مراتب اسف بار تر از معلمان رسمی دارند. حقوق پایین تر از خط فقر معلمان حق التدریسی و عدم دریافت چندین ماهه

تا به این ترتیب جایگاه روحانی را نزد خامنه ای و دارو دسته اصولگرایان تضعیف کند.

اما این بده و بستانها، آه و ناله سر دادن و پند و اندرزهای ناشی از استیصال و درماندگی این نماینده مجلس که به منظور فریب افکار عمومی مطرح میشود به هیچ وجه کار ساز نخواهد بود و مضافاً از منظر کارگران و افشار زحمتکش و تهی دست شهرهای "بهارستان و رباط کریم" برد چندانانی ندارد.



وضعیت اسفبار معلمان مخصوصاً معلمان حق التدرسی تنها مختص به شهرهای "بهارستان و رباط کریم" نیست، بلکه این ناعدالتی و فشار معیشتی بر این قشر زحمتکش و خانواده های آنها توسط مجلسی که آقای "ابراهیم نکو" یکی از اعضای فعال آن است، به قدمت عمر ننگین رژیم اسلامی در سایر شهر های ایران عمومیت دارد، به نحوی که وضعیت استخدامی، بیمه درمانی، نحوه باز نشستگی و در صدر همه این مشکلات وضعیت ناخوشایند مالی و حقوق بخور و نمیری است که مستمراً مورد اعتراض همه معلمان است، آنهم اگر دچار سر نوشتی مشابه با معلمان حق التدریسی در شهر های "بهارستان و رباط کریم" نشوند، یا به دلائل واهی و به "جرم" فعالیت صنفی، دستگیر، اخراج، زندانی و اعدام نشوند.

حل مشکلات معلمان احتیاج به مدیریت و بودجه کافی و تضمین شده ای دارد، اما با توجه به ساختار طبقاتی رژیم حاکم بر ایران، این دو شاخص و البته هر آنچه که به پیشرفت علم، دانش و اقتصاد مربوط باشد در سیستم حکومتی حاکم بر ایران حرام و مغایر با اصول و فروع دین اسلام است.

در گزارشی به نقل از تسنیم "بطحایی" معاون توسعه مدیریت وزارت آموزش و پرورش، برای اولین بار و بعد از ۳۷ سال گفت "دولت در لایحه بودجه ۹۵، اعتباری را در ردیف مستقلی، برای

زحمتکش حق التدریسی یا به عبارتی دیگر غارت و به گروگان گیری حقوق ماهانه این زحمتکشان که از منظر "ابراهیم نکو" اولین عامل "سرافکندگی" همه مسئولین و در رأس آنها وزیر آموزش و پرورش رژیم اسلامی است، تنها به این وزارت محدود نخواهد شد، بلکه سایر وزارتخانه های دیگری نیز سهمی از این "شرمندگی" را به ارث برده اند.

شهر "بهارستان" با جمعیتی ۶۰۰ هزار نفری، بعد از ۳۷ سال حاکمیت ارتجاعی - مذهبی اربابان این نماینده مجلس، فاقد بیمارستان است به همین دلیل نامبرده دست به دامن وزرای وزارتخانه های بهداشت و درمان و راه و شهر سازی شده تا آنها را در این پروسه "شرمندگی" سهیم کند. اما آیا اساساً اثبات این "شرمندگی" مشکل عدم پرداخت ۶ ماه حقوق معلمان حق التدریسی یا نبود بیمارستان و کسری بودجه این ۶۰۰ هزار نفر از جمعیت حوزه انتخابیه "ابراهیم نکو" را حل خواهد کرد؟

این نماینده مجلس پا را از گلیمش فراتر گذاشته و بخشی از این "سرافکندگی" یا همان "شرمندگی" را به بد قولی روحانی در اعطای اعتبار سال ۹۴ شهر "بهارستان" که مبلغی بالغ بر ۸۷۰ میلیارد تومان بود و هنوز گل این مبلغ پرداخت نشده است اختصاص داده،

ادامه از صفحه پیش...

به گزارش باشگاه خبرنگاران جوان، "ابراهیم نکو" نماینده مردم "بهارستان و رباط کریم" در نطق میان دستور جلسه علنی مجلس اسلامی، درخصوص مشکلات حوزه انتخابیه خود گفت: "می خواهم به وزیر آموزش و پرورش بگویم که حق الزحمه نیروهای زحمتکش حق التدریسی از اول مهر ۱۳۹۴ تا کنون (۱۷ فروردین ۹۵)، فقط یک ماه پرداخت شده است و این مابه سرافکندگی همه ماست. چرا خود را به جای آنان فرض نمی کنید؟ چرا خود را به خواب زده ایم؟ آینده جامعه فرهنگی ما با این شرایط چگونه خواهد بود؟ وی در ادامه گفت "از رئیس جمهور می خواهم دستور لازم برای اختصاص کامل اعتبار منظور شده در سفر سال ۹۴ که بالغ بر ۸۷۰ میلیارد تومان است را صادر نمایند و از وزیران راه و شهرسازی و بهداشت و درمان می خواهم نسبت به راه اندازی تنها بیمارستان شهرستان "بهارستان" اقدام نمایند."

شهرستان بهارستان که در تقسیمات کشوری در جنوب غربی استان تهران قرار دارد در سال ۱۳۸۹، تأسیس گردید. این شهرستان با جمعیتی حدود ۶۰۰ هزار نفر دارای ۳ شهر و ۶ روستا می باشد که یک مرکز آموزشی، ۲۶۲ باب مدرسه و ۱۰۰۰۸۲ نفر دانش آموز دارد. عدم پرداخت ۶ ماه حقوق معلمان



ادامه از صفحه پیش...

پاداش بازنشستگان فرهنگی قراردادده است." در ادامه به وعده پوچ نامبرده در این لایحه اشاره کوتاهی خواهیم کرد.

اما در رابطه با عدم پرداخت حقوق معوقه معلمان حق التدریسی و پرداخت حق الزحمه امتحانات نهایی وضع به گونه ای دیگر است و در واقع درب بر همان پاشنه سابق می چرخد. به گزارش مهر، بطحایی، گفت "طی تلاش های فراوانی در پایان سال ۹۴، برای پرداخت بخشی از مزد حق التدریسی ها و همچنین حق الزحمه امتحانات نهایی همکاران مربوط به سال ۹۴، تا اواخر اردیبهشت ماه پرداخت خواهد شد."

طبق معمول بطحایی نیز همانند سایر همکارانش هیچگونه توضیحی در رابطه با کمبود اعتبار که تأثیر مستقیم و بلاواسطه ای بر تأخیر در پرداخت مزد ماهانه معلمان حق التدریسی و اینکه چرا این پرداخت شامل بخشی از حق التدریسی ها نخواهد شد را نمی دهد؟

مرکز پژوهشهای رژیم اسلامی، با بررسی بودجه ۹۳ و لایحه بودجه ۹۴ اعلام کرد "سهم آموزش و پرورش از فصل آموزش در سال ۱۳۹۴ نسبت به سال ۱۳۹۳ معادل ۱،۸ درصد کاهش نشان می دهد."

به این ترتیب آموزش و پرورش با کسری

بودجه ۸،۱ در صد در سال ۱۳۹۴، ۶ ماه حقوق ماهانه معلمان حق التدریسی شهرهای "بهارستان و رباط کریم" را هنوز پرداخت نکرده است، این در حالی

است که بنا با گزارشی از تسنیم، و بر طبق توضیحات مجدد بطحایی "در بودجه سال ۹۴ در بند سایر اعتبارات عدد ۱۷۰۰ میلیارد تومان نوشته شده بود درحالی که در لایحه بودجه ۹۵ این رقم به ۴۷۰ میلیارد تومان کاهش یافته است." سالی که نکو است از بهارش پیدا است.

بند "سایر اعتبارات" در تقسیم بودجه سالانه به نسبت تقسیمات بودجه در سایر بخش های دیگر آموزش و پرورش که دستمزد معلمان حق التدریسی از این "سایر اعتبارات" پرداخت خواهد شد، وضعیت فلاکت بارتری دارد. مابه ازاء این بی اعتباری و کاهش بودجه در این بخش از آموزش و پرورش، متأسفانه آینده شغلی و مالی معلمان حق التدریسی را از آنچه که هست بد و بدتر خواهد کرد.

به گزارش شما نیوز، علی اصغر فانی، در برنامه "تیترا امشب" (یکشنبه - ۲۲ فروردین- ۱۳۹۵) شبکه خبر، با اشاره به اینکه سال ۹۵ نیز کسری بودجه خواهیم داشت: گفت "از محل قوانین

مصوب در بودجه سال ۹۴ برای کمک به آموزش و پرورش هیچ مبلغی به دست ما نرسید."

علیرغم اظهارات نا امید کننده فانی، اعتراض به وضع موجود مخصوصاً در رابطه با عدم پرداخت ۶ ماه مزد ماهانه معلمان حق التدریسی، در شهرهای "بهارستان و رباط کریم"، وجدان آگاه حکم میکند که به هر نحو ممکن این قشر از معلمان را در اعتراضات روزمره شان تنها نگذاریم. کافی است لحظاتی به وضعیت فرزندان این معلمان فکر کنیم که چگونه علیرغم میل باطنی خود قربانی نابرابری و ناعدالتی در نظامی شده اند، که رتبه یکصد و بیستم یکی از فاسدترین کشورهای جهان را بخود اختصاص داده است.

شرایط حاکم بر ایران که با توسل به حربه استبداد مذهبی رژیم اسلامی ایجاد شده است، سرنوشت محتوم مردم این کشور نیست. این شرایط و رژیم مسبب آنرا با همت مبارزه آگاهانه، سازمانیافته و متحدانه کارگران و ستمدیدگان جامعه، از جمله معلمان که بخشی از طبقه کارگر هستند، می توان تغییر داد و دگرگون کرد.*

به گزارش شما نیوز، علی اصغر فانی، در برنامه "تیترا امشب" (یکشنبه - ۲۲ فروردین- ۱۳۹۵) شبکه خبر، با اشاره به اینکه سال ۹۵ نیز کسری بودجه خواهیم داشت: گفت "از محل قوانین

خرید و فروش کودکان



میثو فتاحی

برای انجام هر معامله‌ای وجود دو طرف قرارداد ضروری است. فروشنده و خریدار که اقدام به خرید و فروش کالاهایی مانند مواد غذایی، پوشاک، وسایل خانه، خدمات و ... می‌کنند. اما وقتی از خرید و فروش یک انسان حرف می‌زنیم چه اتفاقی می‌افتد و این معامله چگونه تعریف می‌شود؟

ممکن است اولین سوال این باشد که اصلاً مگر خرید و فروش انسان هم داریم؟ از بچه‌هایی می‌گویم که توی آشفته بازار ایران و بدون هیچ حمایت جدی از طرف دولت اسلامی تبدیل به کالا شده‌اند.

تعیین ارزش بچه‌ها بستگی به جنس و کیفیت آنها دارد. پسرها و دخترها بنابه نیاز مشتری قیمتشان تغییر می‌کند. معمولاً پسرها گرانتر هستند، نوزادانی که بدنیا نیامده‌اند و یا بچه‌های چندین ساله هم قیمت‌های خودشان را دارند. در این بازار حتی نوزادان بیمار، معتاد وایدزی هم به قیمت پایین حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تومان بفروش می‌رسند.

نحوه بازاریابی شکل‌های متفاوتی دارد از فروش پنهانی توسط اعضای خانواده و دلال و باند تا نمونه فروش اینترنتی آن حکایت از عمق و افزایش روزافزون این فاجعه دارد. تعدادی از بچه‌ها پیش فروش می‌شوند و بعضی سفارشی هستند. محل‌های خرید و فروش نیز متفاوت است. از شهر و روستا گرفته تا خیابان و پارک و هر جایی که بشود معامله را جور کرد. اما بیشترین گزارش‌ها مربوط به بیمارستان‌های دولتی شلوغ تهران است. هزینه زایمان طبیعی در بیمارستان دولتی

دانشور بود که گزارش کاملی و مستندی به دفتر ریس جمهور تحویل داد. او می‌گوید: "این کودکان بیشتر از زنانی هستند که بدون ازدواج باردار می‌شوند، تعدادی از مادران این کودکان اعتیاد دوگانه دارند و برخی آنها مبتلا به اچ.آی.وی (ایدز) بوده و اغلب نوزادان متولد شده نیز مبتلا به این بیماری هستند".

به گفته عضو شورای اسلامی شهر تهران، "نوزادانی که توسط مادران معتاد و کارتن خواب متولد می‌شوند، توسط باند‌های مختلف اعم از متکدیان خریداری شده که به دلیل بیماری و عدم نگهداری صحیح این بچه‌ها عمر زیادی هم ندارند".

دانشور تصریح می‌کند: "موضوع دیگری که در حال گسترش است ورود دختران فراری به تهران و باردار شدن آنها است، بطوریکه برخی از افراد، نوزادان متولد شده از سوی این دختران را نیز با قیمت‌های بالاتری می‌خرند."

رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران نیز می‌گوید: "یکی از پدیده‌هایی که در کشور با آن مواجه هستیم خرید و فروش نوزادان و کودکان است و نظام حمایت

حدود ۵۰۰ هزار تومان است. مواردی گزارش شده است که مادر همان مبلغ را هم ندارد و از بیمارستان فرار میکند و یا نوزاد خود را در ازای پرداخت صورتحساب به دلال‌ها می‌فروشد. در بیشترین موارد فروشندگان مادرانی هستند که همسران زندانی، معتاد، بیکار و بدهکار دارند. دسته‌ای دیگر زنان و دخترانی هستند که از رابطه خارج از ازدواج باردار شده و مشکلاتی مانند تهیه شناسنامه و مسایل قانونی آن مانع از نگهداشتن نوزاد می‌شود و هستند دختران بارداری که از ترس معمولاً چند ماه قبل و بعد از زایمان از حضور در خانواده خود داری می‌کنند. اکثر این زنان باردار از حمایت مالی و عاطفی خانواده برخوردار نیستند و خود فاقد توانمندی برای مراقبت از نوزادشان هستند.

تا چندی پیش شنیدن خبر خرید و فروش کودکان شاید بندرت در صفحه حوادث روزنامه‌ها می‌آمد، اما این روزها حتی برخی از مسئولین دولتی هم از آن با دلیل و مدرک حرف می‌زنند. اولین باری که این خبر بطور رسمی انعکاس یافت توسط یکی از نمایندگان زن مجلس شورای اسلامی شهر تهران بنام فاطمه

موقع ورود به مملکت
مصوب ۱۸/۱۱/۱۳۰۷

ماده واحده- در مملکت ایران هیچکس به عنوان برده شناخته نشده و هر برده به مجرد ورود به خاک یا آبهای ساحلی ایران آزاد خواهد بود. هر کس انسانی را به نام برده خرید و فروش کرده یا رفتار مالکانه دیگری نسبت به انسانی بنماید یا واسطه معامله و حمل و نقل برده شود محکوم به یک تا سه سال حبس تادیبی خواهد گردید.

ماده ۳۵ پیمان نامه حقوق کودک: کشورهای طرف کنوانسیون تمام اقدامات ضروری ملی، دو و چند جانبه را برای جلوگیری از ربوده شدن، فروش و یا قاچاق کودکان به هر شکل و به هر منظور به عمل خواهند آورد.

ماده ۳۶ پیمان نامه حقوق کودک: کشورهای طرف کنوانسیون از کودکان در برابر تمام اشکال استثمار که هر یک از جنبه‌های رفاه کودک را به مخاطره اندازد، حمایت خواهند کرد. سپس پروتکل الحاقی پیمان نامه حقوق کودک درباره «خرید و فروش کودکان، تنفروشی کودکان و هرزمنگاری کودکان» مصوب ۱۸ ژانویه ۲۰۰۰ تصویب می‌شود که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. بر اساس ماده ۱ این پروتکل، خرید و فروش کودکان باید منع شود و بر اساس بند الف ماده ۲ این پروتکل منظور از خرید و فروش کودکان، هرگونه اقدام یا معامله‌ای است که فردی یا گروهی از افراد، کودکی را در ازای مبلغی به دیگری منتقل می‌کند. طبق پروتکل یاد شده، سیستم قضایی و اجرایی کشور باید هرگونه عرضه، تحویل و دریافت کودکان به هر شکل را متوقف کنند

در ایران به منظور پیشگیری از خرید و فروش کودکان قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مشتمل بر ۹ ماده در جلسه علنی دوشنبه مورخ بیست و پنجم آذر ماه ۱۳۸۱ مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۱، ۱۰، ۱۳۸۱ به تأیید شورای نگهبان رسید.



ادامه از صفحه پیش ...

علیرغم تمام این مخفی کاریها در رابطه با آمار واقعی و بیان علل آن شواهد از زندگی اسفناک کودکان خبر میدهد که متأسفانه روز بروز هم بدتر میشود.

دلایل عمده این فاجعه افزایش آسیبهای اجتماعی فقر و بیکاری گسترده، تنفروشی، کارتن خوابی، فرار از خانه، اعتیاد، نبود رفاه اجتماعی و نداشتن آینده‌ای روشن وعدم قوانین حمایتی و امنیتی خصوصاً برای زنان مانند به رسمیت نشناختن بارداری خارج از ازدواج میتوان اشاره کرد برای حمایت از این کودکان بسیار مهم است که حقوق این کودکان به رسمیت شناخته شود و از برچسب زدن حرامزاده و کودکان بی ارزش خودداری شود القابی که از فرهنگ مرد سالار و عقب مانده مذهبی ریشه میگیرد.

از طرف دیگر عدم برخورد جدی با باند‌ها و خریدارانی که کودک را به قصد استفاده در باند قاچاق، کار کودک، گدایی، تنفروشی غیره می‌خرند یا اجاره می‌دهند امنیت و سلامت کودکان را به خطر می‌اندازند. دنیای متمدن و انسانی سالهاست که برده داری و خرید و فروش انسانها را لغو و ممنوع کرده است. ایران هم کشوری است که چندین قرارداد و پیمان‌نامه در رابطه با جلوگیری از این امر امضا کرده است.

در سال ۱۳۰۷ قانون منع خرید و فروش برده در خاک ایران و آزادی برده در

اجتماعی و تامین اجتماعی کشور بگونه‌ای نیست که پوشش فراگیر و اثربخشی برای حمایت از افراد نیازمند داشته باشد و یکی از راه‌های تامین هزینه برای اینگونه خانواده‌ها، خرید و فروش کودکان است."

مدیر کل امور اجتماعی و فرهنگی استانداری تهران هم گفت: "باید بپذیریم بخشی از این عمل (نوزادفروشی) غیر انسانی و غیرشرعی به شکل سازمان یافته انجام می‌شود. از آن جایی هم که این افراد سرپرست و بیمه ندارند و کسی نیست که از بچه‌های آن‌ها نگهداری کند، گاهی اقدام به فروش نوزاد خود می‌کنند."

وی با بیان اینکه حدود ۸۰ درصد از این زنان و تعداد قابل توجهی از فرزندان آنها مبتلا به ویروس اچ.ای.وی هستند، گفت: "متأسفانه، هنوز یک ساز و کار اجتماعی فراگیر که بتواند این افراد را پوشش دهد وجود ندارد و دولت برخلاف تمام دنیا این افراد را زیر پوشش نمی‌گیرد. تحت این شرایط هیچ راهی برای این زنان آسیب دیده وجود ندارد. شهریور در پاسخ به این سوال که آمار دقیقی در خصوص تعداد نوزادان فروخته شده و میانگین قیمت آنها وجود دارد، اذعان کرد: به عقیده من، در حوزه اجتماعی نباید دنبال آمار قطعی باشیم. اطلاعات ما بر اساس تخمین است."

در کشوری که ثروت جامعه برای تحت پوشش گرفتن کودکان در تمام ابعاد وجود دارد. اما در عمل چرا چنین اتفاقی میافتد؟ چرا آنها به حال خود رها شده اند؟ واقعا نمی شود این دولت ننگین اسلامی از خود سلب مسولیت کند وکل ماجرا را به گردن چند باند وپدر و مادرهای بی پناه و آسیب دیده و مستاصل ببندازد. اگر دختر بچه ای ۶ ساله بدون حجاب به خیابان برود پلیس بعنوان یک مجرم با او برخورد میکند اما نسبت به خرید و فروش کودکان بی تفاوت است. دولت جمهوری اسلامی در دفاع از مردگان هزار ساله اشک تمساح میریزد و برای خانواده امام حسین و دو طفلان مسلمش کاروان شیرخوارگان حسینی راه می اندازد اما برای کودکانی که در حال حاضر زندگی می کنند هیچ کاری نمی کند.

البته یکی از تلاشهای دولت برای جلوگیری از فروش کودکان این بوده که آنها مجدداً به والدین اصلی برگردانده شده اند یعنی همان کودکانی که توسط والدینشان بفروش رسیده اند! پس در واقع دولت از این فاجعه آگاه است و در حالی که هر روز به این آمار اضافه میشود بدون در نظر گرفتن سرنوشت کودکان فقط به فکر سرپوش گذاشتن بر این فاجعه انسانی است. و کودکان در پناه دولت جمهوری اسلامی خرید و فروش میشوند چیزی به مانند تجارت انسان در دولت اسلامی داعش.

اما وظیفه همه انسانهای آگاه و متعهد است که نگذارند این وضعیت به زندگی عادی کودکان تبدیل شود. باید به هر شکل ممکن علیه این بردگی و بی عدالتی اعتراض کرد. مردم میتوانند هر خبری که در این مورد دارند را رسانه ای کنند. تهیه گزارش و عکس و ویرا انداختن کمپین در سایتهای و ترجمه مطالب به زبانهای مختلف بسیار مهم است همچنین هماهنگی و کار مشترک سازمانها، تشکلهای و (ان جی او) های مدافع حقوق کودکان با هم به یقین میتواند بخشی از رساندن صدای کودکانی باشد، که قربانی شرایط موجود شده اند.*



فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ

سردار حسین ساجدی نیا نیز در این باره می گوید: بیش از ۱۵۰۰ زن معتاد متهاجر (کسی که اعتیاد خود را آشکار می کند) در تهران وجود دارد درحالی که چهار سال پیش حدود یکصد زن معتاد متهاجر در تهران وجود داشت.

فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ میگوید: "اگر روند مبارزه با این ناهنجاری به این صورت ادامه یابد، چهار سال آینده آمار بیشتری از معتادان خیابانی خواهیم داشت و برای حل مساله خرید و فروش کودکان باید فکری به حال زنان آسیب دیده کرد".

مدیرکل دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس وزارت بهداشت، از نابرابری به عنوان یک ناهنجاری و بیماری پنهان یاد کرد: «سه میلیون زوج نابارور در کشور وجود دارد که برنامه هایی برای فرزندآوری آنها در دست اقدام است. وقتی خانواده به راحتی نمیتواند از طریق قانونی، این کودکان را به فرزند پذیرند، معمولاً از طریق غیر قانونی اقدام به این امر می نمایند و خانواده های فقیر هم به امید آینده ای بهتر اقدام به این عمل مینمایند.»

اما در واقعیت در بسیاری از این موارد سرنوشت این کودکان تاریک و نامعلوم است و بعد از فروششان هیچ اطلاعی از سرنوشت آنان در دست نیست.

ادامه از صفحه پیش ...

در ماده ۳ این قانون آمده است: هر گونه خرید، فروش، بهره کشی و بکارگیری کودکان به منظور ارتکاب اعمال خلاف از قبیل قاچاق، ممنوع و مرتکب حسب مورد علاوه بر جبران خسارات وارده به ۶ ماه تا یک سال زندان و یا به جزای نقدی از ۱۰ میلیون ریال تا ۲۰ میلیون ریال محکوم خواهد شد.

و اما راهکارهای سازمانهای مختلف در جمهوری اسلامی:

معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی می گوید: «با ارائه خدمات بیشتر به زنان کارتن خواب، معتاد و بی خانمان می توان آمار خرید و فروش کودکان را کاهش داد.

فرید مسعودی تاکید می کند: سازمان بهزیستی این آمادگی را دارد که هر فردی که به خاطر اعتیاد یا دلایل دیگر نگران کودک خود است، آن کودک را پذیرش کند. در نتیجه نوزاد خود را بفروشید به بهزیستی بدهید.»

سعید منتظرالمهدی سخنگوی نیروی انتظامی در این باره می گوید: کودک فروشی جرم تلقی می شود و در این زمینه حساسیت بیشتری ایجاد شده و چنانچه مواردی از این دست ببینیم، برخورد قانونی خواهد شد ساماندهی زنان خیابانی راهی برای حل مشکل خرید و فروش نوزادان است.»

ما همه ستایش هستیم



سیامک بهاری

مرگ فجیع ستایش، دخترک خنده‌رویی که شکوفه‌های عمرش فقط شش بهار تاب آورد تا پرپر بشود، یک بار دیگر طعم تلخ و گزنده زندگی خشونت‌بار و نالایم کودکان در ایران را به صحن جامعه آورد. ظاهراً مرگ ستایش پدیده‌ای منطقی در جامعه‌ای است که سهم کودکان از امنیت، رفاه و خوشبختی را از آن ربوده‌اند.

در سکوتی سنگین و باور نکردنی در زیر لایه ضخیمی از فقر، محرومیت و سیاه روزی، ستایش‌ها بی‌آنکه نامی و جایی و ردپایی از خود بجای بگذارند محو و نابود می‌شوند. وقتی جنین‌ها بفروش می‌رسند و دسته دسته کودکان به خیابان رانده شده را اجاره می‌دهند، کرور کرور کودک، بی‌آنکه بدانند کودکی چیست و چه می‌تواند باشد، در بیغوله‌های بازار بیرحم کار مجاله شده پا به بزرگسالی می‌گذارند، تا چرخ لعنتی سرمایه بچرخد و مدام کودک ببلعد! در بر همین پاشنه خواهد چرخید.

مرگ دردناک ستایش شش ساله به دست امیر حسین، کودک پانزده ساله دیگری که فرصتی نیافته تا بداند کودکی چیست و پا به نوجوانی گذاشته، قطره کوچکی از دریای وحشت هر روزه کودکی نالایم در جمهوری اسلامی است.

محله کارگرنشین خیرآباد ورامین در جنوب شرق تهران، با این فاجعه، غمزده در بهت و حیرت فرو رفت! اما اگر زخم این محله در شبکه‌های اجتماعی سر باز

تصور اینکه کودکی پانزده ساله بتواند چنین جنایتی را با این درجه از خشونت و قساوت انجام دهد، همه را در بهت فرو برده است.

امیرحسین فقط پانزده سال سن دارد، مادرش می‌گوید: "به همین دلیل او کارت ملی هم نداشت. گفت مامان شیطان گولم زد! اصلاً تجاوزی در کار نبوده، ماجرای وان اسید و غیره هم حقیقت ندارد". این نمونه‌ای است که مادر از پسرش نقل می‌کند. پدر و مادر می‌گویند: "ما از قشر ضعیف جامعه‌ایم، خودمان کارگریم، خانواده ستایش هم مثل ما زحمتکش و کارگرند".

آیا چنین است که مادر می‌گوید؟ در عین حال می‌توان به اعترافات امیرحسین در بازجویی‌های فوق خشن اداره آگاهی باور داشت؟!

پس ماجرا چیست؟ نیروی انتظامی "سلحشورانه" کودکی پانزده ساله را دستگیر کرده است تا به اشد مجازات محکومش کند. امیرحسین را در مقابل خانه‌اش، از جرثقیل آویزان کند و بگوید عدالت اجرا شد! عمل امیرحسین به هیچ وجه قابل دفاع نیست. با هر تفسیر و تعبیری، جنایتی هولناک توسط او رقم

نمی‌کرد، نه رسانه‌ای سراغش می‌رفت و نه وکیل و وزیر و سفیری از آن کوچه‌های تنگ و پستوهای تو در تو کارگر نشین سر در می‌آورد.

از یکشنبه ۲۱ فروردین که ستایش برای خرید کوچکی از خانه بیرون رفت و دیگر برنگشت، قریب یک هفته گذشت تا فوران خبرها از شبکه‌های اجتماعی به کل جامعه سرازیر شد تا سکوت مرگبار رسانه‌ها در هم شکسته شود. جامعه اگر چه در شوک عمیقی فرو رفت اما آغوش گرم و پرمحبتش را به روی هر دو خانواده گشود.

در عوض دستگاه انتظامی که وارد میدان شد، تشویق به قصاص و انتقام با اشد مجازات را به عنوان تنها راه حل به خانواده داغدار قریشی و جامعه عرضه کرد. کودکی به قتل رسیده است، و نیروی انتظامی می‌خواهد با کشتن کودک دیگری بعنوان قاتل، باز هم به جامعه خون بپاشد.

جنایی کردن خطای کودکان، آری یا نه؟
اخبار ضد و نقیض در این باره در شبکه‌های اجتماعی و رسانه می‌چرخد.

دیگر هم اعتراف خواهد کرد! فاجعه قتل ستایش، حول موضوعی به نام تجاوز و پاک کردن آثار جرم توسط کودکی پانزده ساله می‌چرخد. پرونده نیروی انتظامی از پیش نوشته شده و آماده ارسال به یکی از شعبات دادگستری جمهوری اسلامی است. طبق سناریویی پا خورده و نخنما، خواهند گفت: "بنا به اعتراف و اقرار صریح متهم، انگیزه قاتل تجاوز جنسی بوده است. نامبرده صریحا اقرار کرده است که همه این صحنه‌ها را مکررا از طریق ماهواره و هجوم فرهنگی بیگانگان آموخته است!"



خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران، سراغ خانواده امیرحسین میرود. در اقدامی مشمنز کننده که فقط از یک دستگاه پلیسی بیرحم ساخته است، در فشاری باورنکردنی، مادر و پدر امیرحسین را مقابل دوربین تلویزیون می‌گذارد تا به همه معرفی شوند. علنا از آنها اعتراف می‌گیرد و آنها به ناچار خود را چنین معرفی می‌کنند، "پدر قاتل"، "مادر قاتل" آنها را مجبور می‌کنند که از پیش، پای سندی را که بعدها دستگاه قضایی کشور جلوی جامعه می‌گذارد، مقابل عموم امضا کنند. سناریو برای کشتن "قاتل" و ختم دادرسی به شیوه جمهوری اسلامی در حال وقوع است! اما صحنه واقعی جامعه چیز دیگری است. درست به فاصله ده روز، دومین "ستایش" باز هم شش ساله، به طرزی فجیع توسط مردی ۴۳ ساله در یکی از روستاهای نیریز استان فارس با انگیزه سرقت گوسواره این کودک در راه مهد کودک به خانه، ربوده و به قتل می‌رسد. در نقطه‌ای دیگر در استان لرستان برای کودک ۵ ساله حکم بازداشت صادر می‌شود. "قاضی دادگاه به اتهام ایراد صدمه بدنی غیرعمد به غیر، برای امیرمحمد ۵ ساله حکم جلب صادر کرده و رأی به پرداخت دیه می‌دهد". آنچه صرفا در همین ده روز اخیر روی داده است، کیفرخواست وضعیت نابسامان کودکان در جمهوری اسلامی است!

نه اولیا او و مربیان مدرسه از آن بی‌خبرند. اگر انگیزه انحراف جنسی او را به آزار ستایش شش ساله کشانده است، بی‌تردید پیش از این، خود را در دهها واکنش جنسی و جسمی دیگر نشان داده است، نه خودش، نه خانواده و نه مربیان مدرسه، روش و روندی برای باز یافت این نشانه‌ها ندارند. نه در خانه و نه در مدرسه مدیریتی در این باره اکیدا وجود ندارد. در حالیکه سهم آموزشهای مذهبی در کتب و برنامه تحصیلی دانش‌آموزان بیش از ۲۵ درصد است، سهم آموزش و مراقبتهای جنسی صفر است. تابوهای است که باید چنان سربسته بماند که کودکان و نوجوانان با کنجکاوی خود با قبول انبوهی از ریسک و خطر، در بهترین حالت با آزمون و خطا، به آنچه که به بدن و ساختار جنسی و تفاوتهای بیولوژیکی دختران و پسران مربوط می‌شود و اساسا در فرهنگ عقب مانده و متحجر اسلامی، حیطه‌هایی ممنوعه است، دست یابند.

اما آموختن انبوهی از خزئلات مذهبی و جعلیات تاریخی، خشونت‌های مذهبی اموری اجباری و الزامی در کتب و آموزشهای درسی است.

واضح است که اداره آگاهی نیروی انتظامی، امیرحسین را بقصد اعتراف‌گیری، چنان شکنجه خواهد که نه تنها به صحنه‌هایی که اداره آگاهی می‌خواهد، که به دهها فقره جرم نکرده

خورده است. اما برای کشف حقیقت باید از امیرحسین فراتر رفت، عمیق‌تر شد و دست به ریشه‌ها برد.

امیر حسین در کدام مدرسه و با چه کیفیتی درس می‌خوانده است؟ کدام متون درسی راجع به بدن خودش، احساسات جنسی و رابطه جنسی تدریس می‌شده است؟ وضعیت تعادل روانی او هرگز بازبینی و آزمایش شده بود؟ پیش از این فاجعه او نشانه‌ای از عدم پایداری روانی از خود نشان داده است؟ چه کسی می‌داند؟ او از مشکلی روانی رنج می‌برده است؟ در کجا این بررسی‌ها و کنترل‌ها انجام شده است؟ در محله کارگرنشین خیرآباد ورامین؟! مسئولین مدرسه در ارتباط با او و دیگر دانش‌آموزان آزمایشات و مراقبت‌های روانی انجام داده‌اند؟ پرونده‌ای در این باره موجود است؟

امیرحسین محصول جامعه‌ای فقر زده است که خشونت از سر و رویش می‌بارد. او حداقل شاهد چندین فقره جان دادن قربانیانی آویزان شده از جرثقیل بوده است! شلاق زدن، دیگران را بعنوان اجرای "عدالت" دیده است. بیرحمی را بارها و بارها چه در رابطه با خودش چه دیگران مشاهده کرده است. مانند میلیونها نوجوان دیگر در سن بحرانی بلوغ جنسی است، جذابیت‌های جنسی بشدت وسوسه‌اش می‌کند، آموزشی راجع به بدن خود، مسایل و مراقبت‌های جنسی ندیده است. اگر مشکلی هم دارد، نه خودش و

و خیابان، کودکان کارتن خواب، کودکان مقبره خواب و... بی آنکه بدانند کودکی چیست و چه می‌تواند باشد، در سکوتی باورنکردنی نیست و نابود می‌شوند را با کدام انگیزه می‌توان توضیح داد؟ از همین رو، انگیزه امیرحسین هر چه هست، هنوز علت وقوع چنین قصاوتی را توضیح نمی‌دهد.

واکنش عمیقاً انسانی جامعه

بیانیه ۲۱ تشکل و نهاد مدافع حقوق کودکان در داخل کشور، در رابطه با این رویداد تکان دهنده، به درستی سمت و جهت نگاه انسانی جامعه به علل اصلی و ریشه‌ای مرگ ستایش قریشی را نشان می‌دهد. مسئولیت آنچه روی داده و مداوماً تکرار می‌شود را متوجه نظامی می‌کند که عامدانه کودکان و حقوقشان را برای یک زندگی شاد، ایمن و خلاق، زیر پا له می‌کند و به فراموشی می‌سپارد.

تجمع انبوهی از مردم که بطور سمبولیک در مقابل سفارت افغانستان در تهران یکبار دیگر هم‌سرنوشتی و هم‌پیمانی مردمی را نشان می‌دهد با گرمی‌داشت یاد عزیز ستایش، سیاستهای حکومتی ضد مهاجرین و پناهندگان افغانستانی را محکوم می‌کنند. فاصله‌ها و مرزهایی را که دولت‌ها کشیده‌اند به کناری می‌زنند. کسی خواهان مجازات کودک دیگری که فعلاً در چنگال بازجوهای اداره آگاهی است نمی‌شود. کسی خواهان قصاص نیست و عمیقاً هر دو خانواده را در آغوش محبت خود می‌گیرند. مردم می‌گویند ما با مرگ دو کودک روبرویم! یکی به قتل رسیده و دیگری را هم به جرم قتل می‌خواهند بکشند.

به همین سبب مورد خشم و یورش نیروی انتظامی قرار می‌گیرد و با خشونت و پرتاب گاز اشک‌آور تجمع مردم را به هم می‌زنند.

آنچه در این میان باید مورد بررسی قرار گیرد، تعهداتی است که حکومت اسلامی را ملزم به رعایت حقوق کودکان و به رسمیت شناختن آن کند. این میسر نیست



پوشی عامدانه به حقوق پایه‌ای کودکان توسط دستگاه‌های اجرایی آن مانند آموزش و پرورش، با تبعیض‌آمیز و پولی کردن آموزش، تزریق متون ارتجاعی بجای تدریس علم و دانش، پلیسی و پادگانی کردن محیط‌های آموزشی از یکطرف و بهزیستی‌ها، شهرداری‌ها و نیروی انتظامی با مافیایی کردن آنچه به غلط حمایت از کودکان نامیده می‌شود و دستگاه قضایی و انتظامی کشور در طرف دیگر و همزمان فقر و فلاکت عمومی تحمیل شده به جامعه، کودکان را در مخاطره عظیمی فروبرده است. جمهوری اسلامی و کل دستگاههای انتظامی و قضایی و تبلیغی آن در مواجهه با مرگ دردناک ستایش قریشی، با سرهم بندی عامدانه و انگیزه‌سازی مصنوعی بقصد مخدوش کردن صورت مسئله وضعیت مصیبت‌بار کودکان، مشغول پنهان کردن علل اصلی ناامنی اجتماعی و بی‌پناهی کودکان است.

سؤال اصلی جامعه این است! میلیونها کودکی که در فقر و تنگدستی، در معرض انواع خطرات و صدمات اجتماعی‌اند، با سوءتغذیه دست و پنجه نرم می‌کنند، ناباورانه از سنین کودکی به بردگان جنسی بدل می‌شوند، ایدز و هپاتیت بخشی از زندگی روزمره آنهاست یا بعنوان کودکان زباله‌گرد، کودکان کار

انگیزه یا علت، کدامیک؟!

فقر تحمیلی به جامعه، تنها در محدوده صرفاً اقتصادی باقی نمی‌ماند. کل مناسبات، روابط و ضوابط اجتماعی و اخلاقی جامعه را تحت تأثیر خود تغییر می‌دهد. ناامنی و خشونت سبب‌عانه دارد جامعه را می‌بلعد و کودکان، اولین قربانیان بلافصل آن هستند. آنچه در حال وقوع است، با انگیزه‌یابی قابل پاسخ نیست. چرایی این فجایع اساساً در انگیزه‌ها نهفته نیست! جامعه حتی اگر با موارد نادری از خشونت، بویژه علیه کودکان روبرو شود باید به دنبال علل وقوع آن بگردد. آنچه روی داده بیشک یک جنایت است. اینجا یک کودک ۱۵ ساله را از همه محیط، شرایط آموزش، امکاناتی که از او دریغ شده است، عدم بررسی وضعیت روانی و هیجانات ناشی از ناهنجاریهای شخصیتی و دهها فاکتور اجتماعی و روانی دیگر جدا می‌کنند، آنچه که بجا می‌ماند امیرحسین شرور خبیث و قاتل است که با بیرحمی و قصاوتی باورنکردنی ستایش کوچولوی شش ساله را کشته است! این ساده‌ترین رامحل برای مخدوش کردن علل اجتماعی وقوع چنین فجایعی است.

تعرض به حقوق کودکان و زیرپا گذاشتن آن عمدتاً توسط حکومت اسلامی چه با تحمیل قوانین ضد کودک، چه با چشم

چرا کودکانمان قربانی اند؟!

محبوبه فرح زادی

است، که باید تحت درمان قرار گیرد. پدر ستایش کارگراست، پدر امیرحسین هم کارگر است. هر دو خانواده در منطقه‌ای محروم، زندگی فقیرانه‌ای دارند.

چرا امیر حسین قاتل میشود؟! چرا او که باید در دنیای نوجوانیش سوار بر دوچرخه آمل و آرزویش در کلاس درس باشد، امروز در زندان کودکان، در صف منتظران بزرگ شدن برای اعدام است! آیا این همه اعدام، از شمار قاتلی کاسته است، یا یکی به جرم قاتل بودن اعدام میشود تا جایی برای یک قاتل دیگر باز شود! و این چرخه همچنان می‌چرخد، بدون، ریشه‌یابی این درد این معضل، این آسیب در جامعه!

به راستی چه باید کرد، اگر کودکانمان امروز قربانی اند؟

انتخاب اعدام برای آموزش جامعه امروز انسانی نیست. درد جامعه، فقر، بیکاری، حاشیه نشینی، حاصل از محرومیت و... را باید دید! جامعه بیمار را باید با تمام بیماریش دید! دردش را دید و بیماریش را درمان کرد! و این جز با عدالت اجتماعی



قربانی یک سیستم ظالمانه شد و عملی وحشیانه انجام داد.

هیچ انسان سالمی مرتکب چنین جنایتی نمی‌شود.

امیرحسین قاتل ستایش یک بیمار روانی

ستایش قربانی تبعیض جنسیتی شد. او یک کودک بود. ستایش ماندگار شد، نه در آسمان، بلکه در روی زمین در قلب انسانهای تحت ستم، در قلب من، در قلب ما... قاتلش که یک نوجوان است نیز

ادامه از صفحه پیش...

خانواده‌های دانش‌آموزان دوره‌های تعلیم و آموزش جنسی و مدیریت این دوران نزد کودکان و نوجوانان برپا کند. این حداقلی است که باید فوری و اضطراری در دستور کار آموزش و پرورش قرار گیرد.

امیرحسین باید به مرکز روان درمانی منتقل شود و تحت معالجه جدی قرار گیرد تا بتواند با کسب مهارت‌های لازم به انسانی مفید و مطمئن تبدیل شود و به آغوش جامعه بازگردد.*

پاک کردن پرونده سراسر جنایتش علیه کودکان، با قصاص امیر حسین، خود را از مهلکه‌ای که خود مسبب و بانی و عامل بقای آنست، برهاند!

جامعه باید پایش را در یک کفش کند و آموزش جنسی و شناخت علمی از کارکردهای احساسات جنسی را به مواد درسی دانش‌آموزان اضافه کنند و توسط افراد با صلاحیت در مدارس تدریس گردد. انجمن خانه و مدرسه برای همه

جز اینکه جمهوری اسلامی مسئولیت مستقیم خود را قبال وضعیت مصیبت‌بار کودکان و آینده تاریکی که برایشان ساخته است، بپذیرد. جامعه بحق انگشت اتهام را نه بسوی امیرحسین ۱۵ ساله که به سوی کلیت نظام جمهوری اسلامی دراز می‌کند. به حکومتی که جز با زبان کيفری با کودکان برخوردی نداشته است! نباید گذاشت، جمهوری اسلامی برای

ناه او ستایش بود او دیگر نیست

کاظم نیکخواه

آن ارزش ندارد. این مهم است که ما این را ببینیم. نفرت خود را متوجه این سیستم کثیف کنیم. حکومتی در ایران بر سر کار است که جلوی چشم بچه ها اعدام میکند و میکشد و میدزدد و ارزشهای انسانی را زیر پا لگد مال میکند.

ستایش این کودک خردسال قربانی این حکومت و این نظام است. مرگ او بشدت تکان دهنده و دردناک است. قاتل نیز خود یک کودک است که قربانی شده است. اگر من و شما و دیگران بخواهیم دیگر خبری شبیه این خبر هولناک نشنویم باید به صف مبارزه برای تغییر ریشه ای اوضاع بپیوندیم. باید علیه تحجر و عقب ماندگی و اعدام و کشتار و حکومت مذهبی و تعصبات قومی و ملی به میدان بیاییم. ستایش حیف شد. به خانواده اش تسلیت میگویم. مصمم تر برای زیر و رو کردن زمینه های اجتماعی و سیاسی این قتل فجیع گام برداریم.*



نحو فجیعی به قتل رسیده و جسدش سوزانده شده است. یک جوان ۱۷ ساله که در همسایگی آنها زندگی میکرد گویا مرتکب این قتل شده است. در افغانستان و ایران این جنایت شوک و ناراحتی جدی ایجاد کرده است. و کاملاً قابل فهم است. انگیزه فوری این قتل هرچه باشد علت اصلی آن را باید در جامعه و نظامی جستجو کرد که جان انسانها در

خبر قتل فجیع ستایش دختر بچه شش ساله در ورامین خیلی از مردم را به شدت تکان داده است. این قتل برآستی تکان دهنده و تاسف آور است. در این مورد زیاد میشود نوشت. پدر و مادر ستایش زاده افغانستان هستند. هفته گذشته یعنی روز ۲۰ فروردین ستایش کوچولو برای خریدن بستنی از خانه بیرون رفت و دیگر باز نگشت. بعداً معلوم شد که به

او فرزند همه ما بود

لیلا یوسفی

سازمان حمایت کننده مشخصی وجود ندارد. کودکان ما از تحصیل محروم میشوند و آموزش آنها تماشای اعدام در میدان شهر و معتاد شدن توسط والدین خود آنها است. خشونت در همه جای کشور ریشه دوانده و باز هم فاجعه خواهد آفرید. صدای کودکان باشید... اعتراض کنید، آینده بهتر، زندگی در امنیت و آرامش با حق تحصیل رایگان حق همه کودکان است.*

حرف همیشگی خودم و فعالین را تکرار میکنم. صدای کودکان باشید... هنوز هزاران ستایش با شرایط مختلف در کشور افغانستان و ایران و ترکیه و عراق ... در ناامنی، فقر و آینده ای تاریک به سر می‌پرند. آنها میان آتش جنگ و پناهندگی ناپدید میشوند. هزاران کودک در خیابانها، در کارگاهها و در معرض بیماری و سوء استفاده های گوناگون هستند.

درد این فاجعه زیاد بود. چند روز طول کشید به خودم بیایم. ستایش رفت... افغان بود یا ایرانی، عرب یا ترک فرقی نمی‌کند. او فرزند همه ما بود. از نسل آینده، حالا برایش شیون کنیم یا زاری و یا ابراز تاسف و یا برای پسرک که مرتکب جرمی سنگین شده است، نگران باشیم پانه! کامنت با گل و شکلاتک اندوه بگذاریم یا پروفایلمان را یک هفته ای عوض کنیم... نمی دانم اما،



لیلا علی کرمی - وکیل دادگستری

قتل ستایش تکرار داستان غمانگیز لیلا



پس از گذشت بیست سال حادثه‌ای مشابه قتل لیلا فتحی تکرار می‌شود. هنوز چند روزی از تعطیلات بهار نگذشته بود که ستایش دختر ۶ ساله توسط امیر حسین، پسر ۱۵ ساله همسایه، پس از تجاوز به کام مرگ کشیده شد.

اردیبهشت ماه ۱۳۷۴ بود که لیلا دختر ۱۱ ساله برای چیدن گلهای وحشی از منزل خاله اش در یکی از روستاهای سقز خارج شد اما دیگر به خانه بازنگشت.

زندان به دار آویخته شد. حسن آخرین متهم پرونده به طور مخفیانه در شهرستان کاشمر زندگی می‌کرد. خانواده لیلا که هیچ چیز جز قصاص آنها را راضی نمی‌کرد، او را شناسایی و با کمک پلیس دستگیر کردند. حسن که یک بار به طور غیابی به قصاص محکوم شده بود، بعد از دستگیری به این رأی اعتراض کرد اما رای دادگاه بر همان قصاص باقی ماند.

پیچیده و دلخراش

قتل ستایش موضوعی است که قوانین موجود، پیچدگی را به دلخراش بودنش می‌افزاید. امیر حسین خود نیز کودک است، او پانزده سال دارد. کنوانسیون حقوق کودک، طفل را فردی تعریف می‌کند که به سن ۱۸ سال نرسیده است. حال آنکه از دید قانون مجازات اسلامی سن مسئولیت کیفری برای پسر پانزده سال قمری است. یعنی از دید قانون مجازات اسلامی امیر حسین پانزده ساله، مسئولیت کیفری دارد. پدر ستایش نیز گویی تصمیم به گذشت

اما اگر مقتول زن یا دختر باشد ماجرا فرق می‌کند. دیه زن نصف دیه مرد است. پس اگر قاتل مرد و مقتول زن باشد، در صورتی که اولیای دم گذشت نکنند و راه انتقام را در پیش گیرند، راهی که قانون مجوز آن را صادر می‌کند، در این صورت خانواده مقتول بایستی مابه التفاوت دیه را بدهند تا جان دختر مقتول آنها، هم سنگ قاتل شود و آن وقت درخواست اجرای قصاص کنند.

خانواده لیلا حاضر به گذشت نشد و راه قصاص را برگزید. در جریان رسیدگی و قطعیت حکم اعدام بود که حسن، مجرم ردیف دوم متواری شد. ۱۱ سال از قتل لیلا می‌گذشت که نه تفاضل دیه فراهم شده بود و نه تلاش پلیس برای دستگیری مجرم ردیف دوم نتیجه داده بود. به همین خاطر پدر لیلا، از رئیس قوه قضائیه خواست تا اجازه ندهد خون دخترش پایمال شود. هاشمی شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه دستور پرداخت ۲۲۰ میلیون ریال تفاضل دیه را از بیت‌المال صادر کرد و محمدصفر، بامداد چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۸۶ در

لیلا علی کرمی، وکیل دادگستری با ناپدید شدن لیلا، خانواده اش موضوع را به پلیس اطلاع داده و تجسس‌ها برای یافتن این دختر آغاز شد. سرانجام سه نفر به نام‌های هادی، محمد صفر و حسن به اتهام تجاوز و قتل لیلا دستگیر شدند.

در ۵ تیرماه همان سال، مجرم ردیف اول، هادی، در سلول انفرادی خودکشی کرد.

هفتم تیر ماه سال ۱۳۷۴ بود که دادگاه، محمد صفر و حسن را به جرم مشارکت در جنایت به مرگ محکوم کرد، البته در صورت پرداخت مابه‌التفاوت دیه توسط خانواده لیلا، دختری که به قتل رسیده بود.

ستایش قریشی - لیلا فتحی

قانون مجازات اسلامی مجازات قصاص را برای قاتل در قتل عمدی پیش بینی کرده است. البته درخواست اجرای قصاص را به دست اولیای دم سپرده و آنها می‌توانند از قصاص بدون دریافت دیه و یا با دریافت آن صرف نظر کنند.

خیلی‌ها قصاص را حق امیر حسین و تنها راه تسکین خانواده ستایش و برگرشت آرامش به جامعه بدانند. اما تجربه پرونده لایلا و دیگر پرونده‌های مشابه قتل نشان داده که حذف فیزیکی قاتل تاثیری در جلوگیری از وقوع این فجایع ندارد بلکه سبب ترویج خشونت بیشتر در جامعه می‌شود.

بی شک از چنین پرونده‌هایی باید آموخت و راهی برای اجرای عدالت به مفهوم واقعی کلمه پیدا کرد. عدالتی که خانواده به سوگ نشسته را تسلی خاطر باشد و برای مجرم مجازاتی در نظر گیرد که پس از درمان یا اصلاح به جامعه بازگردد. مسلماً با اعدام امیر حسین، «ستایش» «به خانه پدری بر نمی‌گردد اما شاید با گذشت خانواده او، بررسی عوامل اصلی وقوع چنین حادثه‌ای، حذف اعدام و تدوین و تصویب قوانینی که جنبه بازدارنده دارند، بتوان چرخه خشونت را متوقف کرده و آرامش را به جامعه برگرداند.*

و یا بالاتر از آن توافق کرده و از قصاص صرف نظر کنند و یا اصلاً بدون دریافت وجهی پسرک را ببخشند. نباید از نظر دور داشت که مهمترین هدف مجازات جنبه بازدارندگی آن است. برای تصویب هر قانونی باید سوال کرد تا چه حد اجرای مجازات از تکرار جرائم در آینده جلوگیری می‌کند؟ آیا به راستی اجرای قصاص و اعدام پسری ۱۵ ساله که دختر ۶ ساله بیگانه‌ای را به کام مرگ کشانده جلوی تکرار چنین وقایع هولناکی را خواهد گرفت؟ آیا با اعدام این پسر دیگر حاشیه امنی برای دختران ما ایجاد می‌شود؟ تجربه ثابت کرده که اعدام جنبه بازدارنده ندارد. از طرفی دیگر در این ماجرا، عامل قتل ستایش پسری است زیر سن ۱۸ سال، یعنی طبق استانداردهای بین المللی هنوز خود کودک به حساب می‌آید. افکار عمومی و جامعه از خبر قتل ستایش در شوک است و از خود سوال می‌کند ریشه این همه خشونت چیست؟ چرا نوجوانی ۱۵ ساله چنین عمل وحشتناکی را انجام می‌دهد؟ شاید

ندارد و تقاضای قصاص قاتل فرزندش را کرده است.

قانون سه راه برای خانواده ستایش تعیین کرده و آنها اختیار کامل در برگزیدن هر یک دارند: آنها نیز می‌توانند جان پسری که فرزندشان را از آنها گرفته، بستانند و خانواده امیر حسین را نیز مانند خود به سوگ بنشانند، آنها اختیار دارند بدون دریافت دیه و یا در مقابل دریافت دیه گذشت کرده و زندگی را بر پسرک ببخشند. اما باید در نظر داشت که ارزش جان «ستایش» نصف ارزش جان پسری است که او را به قتل رسانده است. خانواده ستایش بایستی در صورت اصرار بر اجرای قصاص مابه التفاوت دیه را پرداخت کند تا جان دخترشان هم سنگ پسری شود که او را به قتل رسانده و آن وقت اجرای قصاص را بخواهند.

یعنی آنها باید مبلغ هشتصد میلیون ریال (نصف مبلغ یک میلیارد و نهصد میلیون ریال، دیه اعلامی در سال ۱۳۹۵) را به خانواده قاتل بدهند تا حکم قصاص اجرا شود. از طرفی آنها می‌توانند بر این مبلغ

مراسم یادبود ستاره قریشی در استکهلم

به فراخوان نهاد کودکان مقدمند و جمعی از جوانان افغانستانی در یکی از میدانهای مرکزی شهر استکهلم، تجمع کردیم و یاد عزیز ستایش با اعلام همدردی با خانواده قریشی و گل و شمع و یک دقیقه سکوت گرامی داشتیم.

در ادامه در جلسه‌ای به علل این فاجعه و راهکارهای ممانعت از چنین جنایتی پرداختیم. تعداد قابل توجهی از علاقمندان در این بحث و گفتگو شرکت کردند. بحث و تبادل نظر داغی در مورد مجازات قاتل در گرفت، تعدادی معتقد بودند فرد قاتل به سبب چنین جنایتی باید به مجازات مرگ محکوم شود. تعدادی هم اعدام را راهکار و رامچاره نمی‌دانستند. شرایط اسفناک و نابرابر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی را منشا چنین فجایعی میدانستند.

کریم شامحمدی دبیر نهاد کودکان مقدمند در این مراسم برای علاقمندان سخنرانی کرد او جمهوری اسلامی را بانی و مسبب این فاجعه معرفی کرد.



بیانیه تعدادی از تشکلهای حامی حقوق کودکان در خصوص کشته شدن ستایش

جمعی از مؤسسات و سازمانهای مردم‌نهاد کشور، با اعلام همدردی با خانواده ستایش، دختر ۶ ساله‌ای که در ورامین به قتل رسید، فعالان حقوق کودکان را به آرام کردن فضای جامعه در جهت جلوگیری از اعدام عامل این جنایت که خود کودک و قربانی شرایط اجتماعی-اقتصادی است دعوت کردند و خواهان رعایت استانداردهای دادرسی ویژه کودکان و نوجوانان شدند.

متن این بیانیه به این شرح است:

گاهی فاجعه آنقدر عمیق است که درک جوانب آن دشوار می‌شود و گاه این یک جانبه‌نگری می‌تواند عمق فاجعه را چند برابر کند. خبر دل‌خراش قتل ستایش، کودک ۶ ساله مهاجر به دست پسری نوجوان، موجی از خشم و نفرت و انتقام را در کشور به راه انداخته است.

یکسوی ماجرا مشخص است؛ کودک، دختر، تجاوز، اسید، افغان، حاشیه تهران ... همه این‌ها، کد نشانه‌های درگیری‌های جنسیتی، طبقاتی، ملیتی، در جامعه‌ای مردسالار را به خاطر می‌آورد. انگار تمام فاجعه جمع است. انگار پاسخ هم مشخص است: انتقام از قاتل. می‌دانیم که هر چه کنیم، حتی ذره‌ای از رنج خانواده ستایش کاسته نمی‌شود، هیچ انتقامی نمی‌تواند ستایش را به آغوش جامعه و به آغوش همه ما بازگرداند.

اما این یکسوی ماجراست. یکسوی صورت‌بندی فاجعه است. در سوی دیگر فاجعه، قاتلی است که خود قربانی شرایط جامعه است. نوجوانی که بر اساس پیمان‌نامه حقوق کودک، کودک محسوب می‌شود. آیا این مسئله را پیچیده‌تر نمی‌کند؟ آیا این پاسخ به انتقام را تغییر نمی‌دهد؟

موجی که به راه افتاده است مسئله را به دوگانه ساده قتل - انتقام تقلیل می‌دهد، انگار جامعه بخواهد روی صورت مسئله اسید بپاشد.

به یاد داشته باشیم سوی دیگر این معادله هم کودکی قرار دارد که احتمال قریب‌به‌یقین از فرصت‌های مناسب یادگیری، رفاه و کودکی محروم مانده است. خشونت، خشونت می‌زاید. جای خالی آموزش مهارت‌های اجتماعی در نظام آموزشی کشور، سال‌هاست که از سوی فعالین حقوق کودک هشدار داده می‌شود. نظام آموزشی و رسانه‌های رسمی کشور در خصوص حقوق بشر و حقوق کودکان، جامعه را چگونه آموزش می‌دهند؟ جامعه چه واکنشی نسبت به موارد مشابه پیش از این داشته است؟

جامعه اجازه انتقام از فرزندانش را ندارد. جامعه‌ای که در برابر ساختار خشن، بیکاری، فقر و مرگ دوران کودکی همه کودکان، ساکت نشسته است نمی‌تواند به‌سادگی موج انتقام را بازتولید کند. ما آنچه را درو می‌کنیم که شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌مان کاشته است.

مطابق قانون مجازات اسلامی (فصل دهم، ماده ۹۱) در این موارد اگر فرد بالغ کمتر از ۱۸ سال، ماهیت جرم انجام‌شده یا حرمت آن را درک نکند و یا در رشد و کمال عقل وی شبهه‌ای باشد، قصاص نمی‌شود. موجی که علیه این پسر نوجوان به راه افتاده است می‌تواند اجازه قتلی دیگر را صادر نماید. قتل پسر ۱۷ ساله‌ای که به حمایت جامعه و فعالان حقوق کودک نیاز دارد.

ما امضاکنندگان ذیل به‌عنوان جمعی از مؤسسات و سازمان‌های مردم‌نهاد کشور، ضمن اعلام تأثر عمیق و همدردی با خانواده ستایش؛ آگاهان جامعه و همه فعالان حقوق کودک را به موج‌شکنی دعوت می‌کنیم. معقول کردن روند دادرسی و رعایت استانداردهای دادرسی ویژه کودکان و نوجوانان و مخالفت با اعدام کودکان، در لحظات بحرانی معنا و ارزشی صدچندان می‌یابد. بیایید خودمان کودکانمان را نکشیم!

تاکنون برخی از انجمن‌ها و مؤسسات فعال در خصوص حمایت از حقوق کودکان با امضای بیانیه فوق، خواستار پیوستن همه فعالان و مراکز حامی حقوق کودکان به این کمپین شده‌اند. برخی از این تشکلهای به این قرارند:

۱. مرکز حمایتی آموزشی کودک و خانواده موج مهر - شیراز
۲. برای فردای کودکانمان - رشت
۳. موسسه مهر کویر - بیرجند
۴. جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان - تهران
۵. موسسه خیریه صیانت از نهاد خانواده مقدس - خراسان جنوبی
۶. مرکز امام رضا- اردبیل
۷. پناه کودکان کار- قزوین
۸. جمعیت حامیان کودکان کار- رشت
۹. مرکز آموزشی - حمایتی کودک و خانواده‌ی زانیاران- سنجند
۱۰. موسسه حمایتگران نونهال البرز- استان البرز
۱۱. کلینیک آریانا - شهرکرد
۱۲. مرکز حمایتی - آموزشی کودک و خانواده همراه گلستان - مشهد مقدس
۱۳. موسسه آوای امید - رشت
۱۴. موسسه روان‌شناختی گهراندیشان سلامتی - مشهد
۱۵. انجمن علمی فرهنگی اویاران انجی‌اوی علمی فرهنگی محیطزیست - قزوین
۱۶. کانون خیریه امید نو - دانشگاه شهید بهشتی
۱۷. موسسه فرهنگی حمایتی کودکان کار کوشا
۱۸. موسسه میعادگاه مهر زاگرس - استان ایلام
۱۹. انجمن یاری کودکان در معرض خطر
۲۰. کانون ندای زنان ایران
۲۱. موسسه کنشگران توسعه پارس



ادامه از صفحه ۴

و روز معلم اعتصاب غذا کنند تا صدای حق خواهی‌شان را به گوش معلمان و زحمتکشان ایران و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر برسانند. همکاران فرهنگی، از حاکمیت دزد و غارتگر ترسی به دل راه ندهید، آنان باید از ما بترسند نه ما از آنها.

اگر حاکمان ایران چنانچه در زمان احمدی نژاد، بزرگترین غارتگر تاریخ ایران، به اندازه يك واحد درسی دانشگاهی اقتصاد می‌دانستند یعنی تنها مفهوم عرضه و تقاضا را می‌دانستند، کشور را به این روز سیاه نمی‌نشانند. همکاران فرهنگی، نه تنها معلمان و ملت، بلکه دنیا حاکمان ایران را زیر نظر دارند و می‌بینند با معلمان شان چگونه رفتار می‌شود. حکومتی که معلم هایش را زندان و تبعید و اعدام کند بسیار لرزان و غیر قابل اعتماد است.

بنا براین، ای معلمان ایران، پرچم آزاده گی را در زندان برافراشته نگه دارید که پیروزی نهایی از آن ملت ایران است. شما زندانیان سیاسی و خانواده‌هایتان روز بروز بخاطر بر افراشته نگاه داشتن پرچم آزاده گی و عدالت‌خواهی عزیز و عزیزتر می‌شوید. استقبال شایانی که

معلمان خراسانی از دو خانواده عزیز زندانی یعنی آقایان بدایق و عبدی در نوروز ۹۵ به عمل آوردند این مسئله را به روشنی تایید کرد. همکاران فرهنگی، کشورهای آزاد و توسعه یافته بخاطر رعایت استقلال قوا و انتخابات آزاد و دموکراتیک و رعایت حقوق بشر توانسته اند به پیشرفت های عظیمی دست یابند. این در حالیست که همه میدانند در ایران اسقلال قوا (قوه قضائیه، مجریه، مقننه) و در راس آن قوه قضائیه کشك است. نیروهای امنیتی در تمام مراحل پرونده متهمان و محکومان حتی به زندانیان می‌گویند اگر به آنچه ما می‌گوییم عمل کنید آزاد می‌شوید. تجربه نیز این را ثابت کرده است.

يك تشكّل صنفی در تمام کشورهای پیشرفته و دموکراتیک آزاد است. اما حاکمان ایران تشکّل‌های صنفی را به ظاهر می‌خواهند داشته باشند به شرط اینکه از درون خالی و تابع سیاستهای حاکمیت باشند. در خراسان دو تشکّل صنفی بنام انجمن صنفی فرهنگیان و کانون صنفی فرهنگیان خراسان وجود دارد. اولی که صد در صد به غیر از شهر تربت حیدریه پیرو حاکمیت می باشد. دومی چون مستقل عمل می کند در

حال برگزاری انتخابات بدون اطلاع هیئت مدیره کانون صنفی فرهنگیان خراسان هستند. می‌خواهند از شر هیئت مدیره فعلی و بخصوص شخص بنده راحت شوند. (در آینده اطلاع رسانی بیشتر خواهم کرد). بنده به حاکمان جمهوری اسلامی می‌گویم فکر نان کنید که خربزه آب است. راه برو بیراه مرو، هرچند که راحت دور شه.

کشورهای بسیاری داریم که یکصدم ایران درآمدهای خدادادی نداشته اما امروز ملت‌های آنان سر افراز و در رفاه و آسایش هستند. می‌پرسید، چرا؟ برای اینکه در انواع انتخابات و از جمله انتخابات صنفی، نمایندگان واقعی آنان انتخاب شده و در طول حیات خود هم هیچوقت به زندان نیافتاده‌اند. پس زنده باد زندان تا برقراری انتخابات آزاد و دموکراتیک همیشه و در همه جا، درود بر یاران زندانی جعفر عظیم زاده و بهنام ابراهیمزاده و اسماعیل عبدی و رسول بدایق و محمود بهشتی لنگرودی و عبدالفتاح سلطانی و ...

هاشم خواستار

نماینده معلمان در کانون صنفی فرهنگیان خراسان

رفتار هر جامعه با کودکان، محک ارزیابی درجه انسانی بودن آن جامعه است!



مشخصات ماهواره:
هاتبرد ۸
ترانسپوندر ۱۵۵
فرکانس ۱۱۲۰۰ عمودی
اف ای سی ۵/۶
سیمبل ریت ۲۷۵۰۰

رسول بدایى معلم زندانى آزاد بايد گردد!



تلویزیون ۲۴ ساعته کانال جدید

کانال جدید برنامه‌های ۲۴ ساعته خود را در شبکه "نگاه شما" از ماهواره هاتبرد پخش میکند.

مشخصات شبکه "نگاه شما"

فرکانس: ۱۱۲۰۰

پولاریزاسیون: عمودی

سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰

FEC: ۵/۶

برنامه‌های کانال جدید در شبکه نگاه شما را همچنین میتوانید از طریق GLwiz در گزینه تلویزیونهای ایرانی مشاهده کنید:

www.glwiz.com

مشخصات کانال جدید
را به دوستان و آشنایانتان
اطلاع دهید.

اسلامشهر، روز دهم شهریور ۱۳۸۸ پس از احضار به اداره آموزش و پرورش این شهرستان بازداشت شد. او از سوی دادگاه بدوی به شش سال زندان و پنج سال محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی محکوم شد. حکم مزبور در دادگاه تجدید نظر نیز عیناً مورد تأیید قرار گرفت و او تا شهریور سال ۹۴ می‌بایست در زندان می‌ماند.

رسول بدایى برای پرونده دوم خود بیش از پنج ماه بازداشت به صورت انفرادی در بند دو - الف زندان اوین را تجربه کرد.

او هم‌اکنون در بند هفت این زندان نگهداری می‌شود.*

در حالیکه حکم اصلی رسول بدایى، عضو هیأت مدیره کانون صنفی معلمان ایران در تیرماه سال ۹۴ پایان می‌یافت برای او پرونده جدیدی ساختند و در ۲۵ شهریورماه مورد محاکمه قرار گرفت. در حکم جدید دادگاه انقلاب رسول بدایى را به "اتهام اقدام علیه امنیت ملی" به تحمل سه سال حبس تعزیری محکوم کرد.

این حکم با اعتراض بدایى روبرو شد اما سرانجام دادگاه تجدید نظر حکم دادگاه بدوی را عیناً تأیید کرد. بدین ترتیب می‌خواهند رسول بدایى را تا سال ۱۳۹۷ در زندان نگهدارند.

رسول بدایى دبیر دبیرستان‌های

برنامه تلویزیون کودکان مقدمند

سه شنبه شبها از ساعت

۲۳ تا ۲۳/۳۰ بوقت ایران

۲۰/۳۰ تا ۲۱ بوقت اروپای مرکزی

لطفاً ساعت پخش برنامه کودکان مقدمند را به همگان اطلاع دهید!

ما را از کیفیت برنامه ها مطلع کنید.

www.newchannel.tv



رفتار بزرگسالانه با کودکان

حسین احمدی‌نیا

مدارا نبوده است.

همیشه بزرگان خود را وارد بازی کودکان می‌کنند و بازی شاد آنها را به جنگ و دعوا در محاکم دادگستری تبدیل کرده‌ایم.

واقعا آیا در حادثه‌ای که منتج به صدور این رای شده است اگر والدین با بردباری و صبوری به مساله نگاه می‌کردند چنین اتفاقی می‌افتاد؟ متاسفانه سطح بردباری ما پایین آمده است.

خشونت همواره‌ی دامن‌گیر کودکان شده است. رنج کودکان از خشونت بسیار آثار مخربی دارد. جوانی که در ۱۵ سالگی مرتکب قتل دختر شش ساله به نام ستایش شده است، بیشتر محصول همین رنج خشونت بوده است یا کودکی در حین بازی محکوم به پرداخت دیه می‌شود و وضعیت روانی او در چه شرایط دشواری قرار می‌گیرد.

بنابراین آیا بهتر نیست از منظر دیگری همگان به حقوق کودکان بنگرند. به آنان حق بدهیم و برای آنان احترام قائل شویم و آنان را همراهی کنیم.

همین کودکان قرار است فردای جامعه ما را بسازند. پس مطلوب در این است تا از يك سو به بازنگری قانون جدید مجازات اسلامی در این زمینه بپردازیم و از دیگر سو مدارا و بردباری را در جامعه به خردمان و کودکانمان آموزش بدهیم.

همه ما در قبال کودکان و حوادث این‌چنینی مسئول هستیم.

واقعیت مساله این است که باید دنیای واقعی کودکان را درک کنیم و به آن احترام بگذاریم و از کودکانمان در قبال خشونت‌ها و آسیب‌ها حمایت و دفاع کنیم.*



شده است که در آن کودک پنج ساله‌ای محکوم به پرداخت دیه و الهایه صدور حکم جلب برای این کودک می‌شود. این مساله موجب شده است تا بحث اصلاح قانون مجازات اسلامی در این زمینه مطرح شود، زیرا این رای با استناد به این قانون صادر شده است.

طرح این موضوع در رسانه‌ها همزمان است با قتل دختر شش ساله افغان در ورامین که مورد جنایت دهشتناکی قرار گرفت.

تمامی این مباحث در ارتباط با حقوق کودک است. رنج‌های فراوانی پیرامون کودکان جامعه وجود دارد.

از يك سو هنوز حقوق کودک و کنوانسیون حقوق کودکان برای والدین و خانواده‌های ایران زمین به طور کامل تبیین و تفهیم نشده است و خانواده‌ها کمتر شناختی از حقوق کودک دارند. ثانیاً ما بزرگسالان همواره انتظار رفتار بزرگسالانه از کودکان خود را داریم. به آنان حق بازی کردن و خطا ندادیم. رفتار ما با کودکان مبتنی بر بردباری و

کنوانسیون کودک در سال ۱۳۷۰ به تصویب ایران رسید و حسب ماده ۹ قانون مدنی در زمره قوانین داخلی ایران محسوب و قابلیت استناد دارد.

از دیگر سو بر اساس حقوق جزای ایران کودکان (افراد نابالغ) مبری از مسئولیت کیفری هستند. اکنون اگر هنگام بازی دو یا چند کودک نابالغ به یکی از آنان آسیبی وارد شد و این آسیب غیرعمد باشد، آیا کودک آسیب دیده حق شکایت کیفری دارد؟

آیا عاقله کودک مسئول است یا خود کودک؟ با تصویب قانون جدید مجازات اسلامی این موضوع دستخوش تغییراتی قرار گرفته است.

قبلاً عاقله مسئولیت داشت اما وفق مواد ۹۲ و ۴۶۲ قانون جدید مجازات اسلامی خود مرتکب دارای مسئولیت کیفری پرداخت دیه است و عاقله صرفاً در خطای محض یا در موارد دیگری غیر از ماده ۹۲ مسئولیت دارد.

این امر اخیراً موجب صدور رای در یکی از محاکم کیفری یکی از استان‌های کشور

تصویب قطعنامه "منع ازدواج کودکان"

در کمیته حقوق بشر سازمان ملل!

افراد کلیدی در تدوین و تصویب این قطعنامه است به رویترز گفت: «ازدواج کودکان نه تنها نابرابری جنسیتی را شدت می‌بخشد و مانع از توانمندسازی زنان می‌شود، بلکه اثرات جبران‌ناپذیری بر روی سلامت جسمی و روانی افراد باقی می‌گذارد. مقابله با بیماری‌هایی مثل ایدز، مرگ ناشی از بارداری زود هنگام و سقط جنین ناشی از سن کم نیز دشوارتر می‌شود.»

شماری از کشورهایی که بالاترین نرخ ازدواج کودکان را دارند، از قطعنامه استقبال کردند. مالی، اتیوپی و جمهوری آفریقای مرکزی برخی از این کشورها هستند.

این قطعنامه قرار است در ماه دسامبر برای تصویب نهایی به مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارجاع داده شود.

انتقاد ایران و سودان از قطعنامه

قطعنامه‌ی کمیته‌ی "حقوق بشر" سازمان ملل متحد در حالی با استقبال بسیار تصویب شد که جمهوری اسلامی ایران و سودان با پاراگرافی از قطعنامه مخالفت کردند.

این پاراگراف کشورها را موظف می‌کند تا از "حق زنان بر تن خود" و "حق باوروی زنان" محافظت کنند. ایران و سودان ابراز نگرانی کرده و این پاراگراف را مغایر با "دین و عرف" خود دانسته‌اند.

قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد از نظر قانونی دولت‌ها را نمی‌تواند موظف کند، با این حال همیشه اهرم فشار خوبی برای اصلاح قوانین در کشورهای عضو محسوب می‌شود.*

ازدواج بیش از ۸۰۰ هزار کودک ایرانی زیر ۱۴ سال



سازمان ملل متحد بارها در گزارش‌های رسمی خود اعلام کرده که این گروه از زنان بیش از دیگر زنان در معرض خشونت خانگی قرار دارند، بسیاری از آن‌ها از حق تحصیل برای همیشه محروم شدند و فقر در میان این زنان جدی‌تر است.

ازدواج کودکان اثرات جدی و جبران‌ناپذیری بر روی سلامت جسمی و روانی نیز دارد. بسیاری از مرگومیرها به هنگام زایمان یا بعد از زایمان در دختران زیر ۱۸ سال رخ می‌دهد.

ازدواج دخترچه‌ها در جنوب آسیا و برخی مناطق قاره‌ی آفریقا رایج‌تر از دیگر مناطق جغرافیایی است. در این میان بیشترین ازدواج کودکان در بنگلادش و هند رخ می‌دهد. یک سوم دخترچه‌هایی که به اجبار ازدواج می‌کنند، هندی‌اند.

کریستین کالاموینا، نماینده‌ی دائمی کشور زامبیا در سازمان ملل متحد که یکی از

سازمان ملل متحد می‌گوید دیگر توجیه "فرهنگی و عرفی" برای ازدواج هیچ کودک زیر ۱۸ سال قابل پذیرش نیست. قطعنامه برای تصویب نهایی به مجمع عمومی خواهد رفت. تنها ایران و سودان با این قطعنامه مخالفت کردند.

سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را صادر کرد که همه‌ی کشورهای عضو را متعهد کند که ازدواج کودکان را ممنوع و قوانین لازم برای پیشگیری و مجازات متخلف را تصویب و اجرا کنند.

کمیته‌ی حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب این قطعنامه از همه‌ی کشورها خواست تا گام‌های جدی برای توقف کامل اجبار کودکان به ازدواج بردارند.

در حال حاضر بیش از ۷۰۰ میلیون زن در سراسر جهان زیر سن ۱۸ سال ازدواج کردند. از این تعداد دست‌کم ۲۵۰ میلیون نفر وقت ازدواج زیر ۱۵ سال سن داشتند.

۲۵ سالگی کنوانسیون کودک آیا جهان جای بهتری برای کودکان شده است؟!



قانون قابل اعمال در مورد کودک، سن قانونی کمتری را تعیین کرده باشد.

این کنوانسیون شامل ۵۴ ماده و دو پروتکل اختیاری است و چهار اصول پایه‌ای آنرا مشخص کرده است: هیچ کودکی نباید از تبعیض رنج ببرد، زمانی که در رابطه با کودکان تصمیم‌گیری می‌شود، باید منافع عالیه آنان در راس قرار گیرد، کودکان حق حیات داشته و باید رشد کنند و کودکان حق دارند آزادانه عقاید و نظرات خود را ابراز کنند و این نظرات در تمامی اموری که به آنها مربوط می‌شود، باید مورد توجه قرار گیرد.

دو پروتکل الحاقی کنوانسیون حقوق کودک یکی ممنوعیت به کارگیری کودکان در درگیری‌های مسلحانه و دیگری ممنوعیت فروش، فحشا و بهره برداری جنسی از کودکان است.

ایران و کنوانسیون حقوق کودک

جنگ جهانی دوم، صندوق بین المللی کودکان، یونیسف در سازمان ملل با هدف توجه ویژه به حقوق کودکان تاسیس شد. پس از تشکیل یونیسف، در سال ۱۹۵۹ اعلامیه‌ای برای حقوق کودک به تصویب رسید. پس از آن در سال‌های ۱۹۶۵، ۱۹۶۹ و ۱۹۷۳ اعلامیه‌های دیگری نیز در این باره تصویب شد.

کنوانسیون حقوق کودک اما در ۲۰ نوامبر سال ۱۹۸۹ در مجمع عمومی سازمان ملل به اتفاق آرا تصویب شد و از دوم سپتامبر ۱۹۹۰ یک ماه پس از آنکه بیست کشور آن را مورد تصویب قرار داده و به آن ملحق شدند؛ لازم‌الاجرا شد. در حال حاضر تمامی کشورهای عضو سازمان ملل به غیر از دو کشور ایالات متحده آمریکا و سومالی این سند بین‌المللی را امضا کرده‌اند و در ۱۴۰ کشور جهان اجرا می‌شود.

بر اساس این پیمان به هر انسان کمتر از ۱۸ سال کودک گفته می‌شود مگر آن که

ربع قرن از تصویب پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق کودک می‌گذرد. در حال حاضر تمامی کشورهای دنیا غیر از آمریکا و سومالی به این کنوانسیون پیوسته‌اند. آیا این پیمان‌نامه توانسته وضعیت کودکان را در جهان بهبود بخشد؟

وقوع دو جنگ جهانی در قرن بیستم اگرچه پیامدهای زیانبار انسانی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراوانی داشت اما از نظر حقوق بین‌الملل دستاوردهای بزرگی به همراه داشت.

تدوین بیشتر اعلامیه‌ها و پیمان‌نامه‌های بین‌المللی بعد از وقوع این دو جنگ انجام شده است، از جمله اعلامیه حقوق کودک. اولین اعلامیه حقوق کودک در سال ۱۹۲۴ یعنی شش سال پس از پایان جنگ جهانی اول در ژنو تنظیم شد. این اعلامیه بیش از همه بر امور تغذیه، بهداشت و مسکن برای کودکان جنگ زده و آواره پس از جنگ جهانی اول تاکید داشت. در سال ۱۹۴۶ یک سال پس از پایان



ادامه از صفحه پیش...

ایران در سال ۱۳۷۲ پیمان‌نامه حقوق کودک را با "حق تحفظ" امضا کرد؛ این بدان معناست که هریک از بندهای این کنوانسیون که مغایر با قوانین داخلی ایران باشد، در این کشور لازم‌الاجرا نیست. به همین دلیل است که بر خلاف تعریف کنوانسیون حقوق کودک که تمامی افراد زیر ۱۸ سال را کودک می‌داند، در قوانین ایران هنوز تعریف واحدی برای کوک وجود ندارد و سن بزرگسالی متغیر است.

بعنوان مثال سن مسئولیت کیفری در ایران طبق قانون جدید مجازات اسلامی ۱۵ سال تعریف شده اما سن ازدواج برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال است و البته ولی قهری می‌تواند با تایید دادگاه فرزندش را کمتر از این سن نیز به عقد ازدواج درآورد. همچنین سن رای دادن در آخرین انتخابات ۱۸ سال تمام اعلام شد.

امضای این کنوانسیون از سوی ایران بالاخره ایران را وادار کرد تا در قانون اعدام کودکان زیر ۱۸ سال تجدید نظر کند. مطابق آخرین قانون مجازات اسلامی، مجازات حد و اعدام برای کودکان زیر ۱۸ سال اجرا نمی‌شود اما قصاص همچنان درباره کودکان پابرجاست و کودکی که مرتکب قتل عمد

شود تا پایان ۱۸ سالگی‌اش در زندان مانده و سپس اعدام می‌شود.

آیا پیشرفتی حاصل شده؟

ربع قرن پس از تصویب پیمان‌نامه حقوق کودک، آیا دنیا جای بهتری برای کودکان شده است؟ نایگل کانتول متخصص حقوق کودکان دفتر یونیسیف ژنو، در پاسخ این سوال بخش آلمانی دویچه‌وله فوراً می‌گوید بله، ولی این پاسخ مثبت با یک "اما" همراه است: «بخش‌هایی هستند که ما در آنها پیشرفت داشته‌ایم؛ به طور مثال در بخش سلامتی و تربیت پیشرفت قابل توجهی داشته‌ایم اما در بحث آموزش سالهاست که درجا می‌زنیم.»

در همین زمینه:

بنا بر اعلام رسمی یونیسیف، فقر و کمبود مواد غذایی دو عامل اصلی مرگ کودکان هستند در نتیجه مبارزه با فقر یکی از وظایف اصلی یونیسیف تعریف شده و در این بخش بهبودهایی نسبت به ۲۵ سال گذشته حاصل شده است.

تعداد انسان‌هایی که در کشورهای در حال توسعه فقر شدید به سر می‌برند نسبت به ۲۵ سال قبل نصف شده است. در سال ۱۹۹۰ از هر دو نفر یکی در کشورهای در حال توسعه فقر شدید به سر می‌برد ولی این رقم در سال ۲۰۱۰

به یک نفر در هر پنج نفر کاهش پیدا کرده است.

در مقابل در بحث حمایت از کودکان آنطور که در روح کنوانسیون حقوق کودک آمده، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در این ۲۵ سال حاصل نشده است.

نیکولته مودی یکی دیگر از متخصصان یونیسیف می‌گوید: «در مورد خشونت علیه کودکان، کار کودکان و ازدواج کودکان تنها پیشرفت‌های کمی به دست آمده است. برای مقابله با کار کودکان تو نمی‌توانی یک واکسن تجویز کنی، در اینجا قوانین بسیرا پیچیده هستند.»

کمیته‌ای برای نظارت بر اجرای کنوانسیون

کمیته‌ای متشکل از متخصصان مستقل حقوق کودک در سازمان ملل تشکیل شده که موظف است هر پنج سال یک بار پیشرفت‌ها و موانع بهبود حقوق کودکان در کشورهای عضو کنوانسیون حقوق کودک را بررسی کند. این کمیته در ابتدای سال ۲۰۱۴ با رسوایی آزار جنسی کودکان در کلیسای کاتولیک تمرکزش را بر سوءاستفاده جنسی از کودکان قرار داد. نهادهای مدنی در داخل کشورها همکاری‌های قابل توجهی با این کمیته داشتند و توانستند پتانسیل تاثیرگذاری کنوانسیون حقوق کودک را تقویت کنند.*

گزارش بودجه فرهنگی!!!



معروف این هیأت در تهران هستند. دانشگاه ادیان و مذاهب: در سال ۱۳۸۴ تأسیس شد. این دانشگاه مرکزی آموزشی، پژوهشی و بین‌المللی است که در زمینه ادیان و مذاهب در داخل و خارج از ایران فعالیت می‌کند. پژوهشکده تاریخ اسلام: یکی از مراکز تحقیقات تاریخی در ایران به مدیریت سیدهادی خامنه‌ای است. مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه: در سال ۱۳۸۵ تأسیس شد. هدف این مؤسسه شناسایی و معرفی دقیق و متقن و علمی و همه‌جانبه میراث مکتوب شیعه و نیز پدیدآورندگان آنها بیان شده است. بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانش‌نامه انقلاب اسلامی. دانشگاه عدالت: این دانشگاه را هاشمی‌شاه‌رودی تأسیس کرده و از نکات جالب توجه این دانشگاه احداث شعبه‌ای در دوبی بوده است. مجمع عالی حکمت اسلامی: در سال ۱۳۸۴ تأسیس شده است. بنیاد حکمت اسلامی صدرا بنیاد بین‌المللی علوم وحیانی اسراء. مؤسسه امام صادق.*

(مؤسسه فرهنگی ترجمان وحی) با هدف ارائه ترجمه‌هایی صحیح، سلیس، شیوا و به دور از تحریف قرآن مجید، در سال ۱۳۸۳ ثبت شده است. مدیرعامل این مؤسسه حجت‌الاسلام محمدرضا نقدی است. شهرک مهدیه قم: مؤسسه‌ای است که برای اعطای واحد مسکونی به طلاب در شهر قم دایر شده است. جشنواره عمار: فستیوالی سینمایی است که اولین دوره آن در سال ۱۳۸۹ برگزار شد و به آثار سینمایی در حوزه مقاومت و انقلاب اسلامی اختصاص دارد. مؤسسه آینده روشن: با محوریت مهدویت و موعودگرایی به ارائه تحقیقات، تولید محتوا و محصولات فرهنگی و سمعی‌بصری، برگزاری همایش و نشست‌های تخصصی و همچنین انتشار کتاب و نشریات می‌پردازد. هیأت رزمندگان اسلام: در سال ۱۳۷۶ و پس از استقرار دولت اصلاحات، توسط جمعی از مداحان معروف و برخی روحانیون شکل گرفت. منصور ارضی، سعید حدادیان، حسین سازور، محمود کریمی و محمدرضا طاهری از مداحان

اگر مدارس به تلی از مخروبه‌ها مبدل شده اند، اگر ۷ میلیون کودک از تحصیل باز مانده‌اند، اگر بچه‌های شین‌آباد و مدرسه‌ای در درود زن فارس در اثر نداشتن شرایط گرمایی مناسب باید طعمه حریق شوند، بسوزند و جان خود را از دست بدهند. اگر اجازه چاپ کتاب راست و درستی را یا نمی‌بینید و یا انقدر مورد سانسور قرار گرفته که تیراژ آن به ۳۰۰ عدد نمی‌رسد ببینید و مشاهده کنید که بودجه فرهنگی این سرزمین امام زمانی ولایت مطلقه دزدان جمهوری اسلامی نکبت و قیج صرف چه و کجا توی جیب موسسات و اشخاص ریخته میشود .

روزنامه شرق، ۲۹ فروردین ۱۳۹۵
بنیاد بین‌المللی فرهنگی و هنری امام رضا (ع) ۸ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان
ستاد عالی کانون‌های فرهنگی و هنری مساجد ۵۳ میلیارد تومان
کمک به اشخاص حقوقی غیردولتی ۲۸ میلیارد تومان
(مؤسسه پرتو ثقلین) متعلق به آیت‌الله سیدمحمدرضا مدرسی‌یزدی

کودکان همیشه غایب

نیمکت‌های چشم به راه



مژگان مظهرسرمدي

حاشیه سمت راست اتوبان نواب منتهی به بهشت زهرا روزهای پنجشنبه و جمعه (که معمولا در ایران مردم بر سر مزار در گذشتگان خود می‌روند) مملو از دختر بچه‌ها و پسرهایی که محدوده سنی آنها ۶ تا ۱۵ سال بوده و شغلشان گل فروشی است، بیشتر آنها روابط عمومی بالایی داشته و دوندگانی بسیار قوی نیز هستند. به محض این که ماشین کمی سرعت خود را کم می‌کند و یا به سمت راست اتوبان می‌آید دویده و خود را به آن نزدیک می‌کنند. اگر ماشین ایستاد که حتما به طریقی به ماشین آویزان می‌شوند و گل‌هایشان را می‌فروشند اما اگر ماشین توقف نکند تنها جانشان را به خطر انداخته‌اند. این صحنه تراژیک در مترو تهران نیز به وفور دیده می‌شود. کودکان و نوجوانانی که به جای رفتن به مدرسه از ابتدای صبح در پی لقمه نانی فروشندگی می‌کنند و در کوله بارشان به جای کتاب و دفتر، چسب زخم، دعا،

می‌توانم مدرسه بروم و اینجا نیایم. سمیرای کوچک برای من از آرزوهایش گفت، این که دوست دارد دوباره به مدرسه برود، لباس زیبا بپوشد و وقتی هوا خیلی گرم یا سرد است مجبور نباشد بیرون از خانه تا دیر وقت کار کند. سمیرا و هزاران کودک جا مانده از تحصیل، همان کودکانی هستند که به دلیل فقر خانواده‌هایشان به جای رفتن به مدرسه مجبور شدند ساعت‌ها در اتوبان‌های شلوغ و آلوده در شهرهای بزرگ به دست فروشی بپردازند. آنها عمدتا از خانواده‌های طبقات کارگر می‌باشند که به دلیل نا توانی سرپرست خانواده از چرخه تحصیل خارج شده و در گرداب استثمارگر کارفرمایان گرفتار شده‌اند. کودکانی که به اسم کودکان ولی در واقع نقش سرپرست خانواده را ایفا می‌کنند و نان آور خانواده شده‌اند.

صلوات شمار، آدامس وده ها خرده ریزهای کوچک و اسباب معیشتشان است. ۳ سال پیش درمترو با دخترک گل فروشی به نام سمیرا آشنا شدم. سمیرا هم مانند خیلی از کودکان گل فروش دیگر از ساکنان مناطق حاشیه جنوب تهران بود که به دلیل وضع بد مالی خانواده ناچار بوداز راه فروش گل امرار معاش کند. او فقط تا کلاس سوم ابتدایی مدرسه رفته و ۱۱ سال بیشتر نداشت، پدرش کارگر ساختمانی بود که ازدار بست سقوط کرده و فوت کرده بود. مادرش هم دستفروشی می‌کرد. سمیرا برایم تعریف کرد: درآمد من و مادرم همه اش خرج خوراک و کرایه خانه می‌شود، آخر مادرم نمی‌خواهد ما خانه نداشته باشیم. من مثل خیلی از بچه‌هایی که اینجا کار می‌کنند نیستم. من خانه دارم، مادرم می‌گوید اگر یک کمی پول جمع کنیم من

جمهوری اسلامی است. فرزندان خانواده‌های کارگری در بحران فساد اقتصادی دستگاه بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند زیرا با حداقل دستمزد تعیین شده برای کارگران آنها مجبورند جهت جبران کمبودهای ضروری زندگی از فرزندان خود برای درآمد زایی استفاده کنند و حاصلی جز افزایش تعداد کودکان کار و ترک تحصیل کنندگان در جامعه ندارد.

در آستانه اول ماه مه، روز جهانی کارگر، آموزش رایگان و اجباری همه کودکان و نوجوانان خانواده‌های کارگران بعنوان یک مطالبه بالفعل طبقه کارگر و به یکی از خواسته‌های اساسی روز جنبش کارگری مطرح می‌شود.

تضمین کامل کلیه مایحتاج معیشتی مانند غذا و مسکن و پوشاک، بهبود شرایط تحصیل، تخصیص امکانات رفاهی آموزشی، بهداشتی، دارو و درمان، تفریحی و... برای همه کودکان و نوجوانان تا آخرین سطوح تحصیل حق هر کودک و نوجوان ایرانی است و جای آنها پشت میز و نیمکت‌های مدارس است نه لابه لای دود آگروز ماشینها بر سر چهارراه‌ها.*



گزارشی از خبرگزاری ایلنا در ۱۶ مهر ماه امسال خبر از "یک میلیون و ۴۰۰ هزار کودک کار در ایران داد"، آشکار می‌شود که چگونه هزاران کودک به جای تحصیل مجبور گشته‌اند برای تامین و کمک به هزینه خانواده‌های خود، به کارهای مشقت بار روی آورند.

در نظام سرمایه داری اسلامی ایران هر سال بخش عظیمی از کودکان و نوجوانان مجبور به ترک تحصیل می‌شوند، تنها به این دلیل که پدران و مادران آنان کارگرند و بهای بازتولید نیروی کار والدینشان کفاف نان بخور و نمیر خانواده را نمی‌دهد. شدت فشار سهمگین استثمار والدین کارگرشان توسط نظام ظالم سرمایه داری جمهوری اسلامی آنان را به باتلاق بی انتهای فقر و نداری و گرسنگی فرو رانده است و این کودکان راهی به جز ترک تحصیل در پیش پای خود نمی‌بینند، زیرا که پدران و مادرانشان در غیر انسانی ترین شرایط کار می‌کنند و حتی دستمزد اندک خود را نیز به موقع دریافت نمی‌کنند.

ترک تحصیل این توده وسیع کودک و نوجوان صرفاً قطره‌ای از اقیانوس بی کران جنایت و استثمار نظام سرمایه‌داری

رشد روز افزون بحران اقتصادی ای که سراسر کشور را فراگرفته بخش عظیمی مردم و به خصوص طبقه کارگر جامعه ما را به زیر خط فقر کشانده است و هر روز شمار بیشتری از مردم زحمتکش را به فقر و فلاکت می‌کشاند.

نگاهی به آمار اعلام شده از سوی وزارت آموزش و پرورش در بهمن ماه سال ۹۴ که تعداد دانش آموزان امسال را ۱۳ میلیون نفر گزارش کرده است و مقایسه آن با تعداد دانش آموزان در سال ۱۳۸۵ که ۱۵ میلیون نفر ذکر شده بود، خود به روشنی خبر از کاهش دو میلیونی تعداد دانش آموزان در این فاصله می‌دهد.

در حالیکه سرمایه داران حاکم با چپاول دسترنج زحمتکشان قادر هستند با پرداخت شهریه‌های گزاف، فرزندان خود را به بهترین مدارس خصوصی بفرستند، کارگران و اقشار آسیب پذیر که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، دیگر توانایی تهیه نیازهای اولیه فرزندان خود برای تحصیل چون لوازم التحریر و روپوش و وسیله نقلیه را هم ندارند. حتی اگر بخواهیم به آمار غیر واقعی جمهوری اسلامی نیز استناد کنیم که "بر اساس



نسان نودینیان

کودکان محروم از مدرسه دو زبانه بودن مدارس و فقر مالی!

و ایجاد مدارس مدرن برطرف میشود. نکته اصلی محرومیت کودکان از تحصیل فقر مالی خانواده های آنها، پایین بودن حقوق و دستمزدها، بیکار سازی میلیونی و عدم اختصاص بودجه کافی برای هزینه های آموزش و پرورش، کمبود مدارس و معلم و هزینه های سنگین تحصیل در ایران تحت حاکمیت نظام جمهوری اسلامی است!

طبق آمارهای نیمه رسمی، هزینه تحصیل یک دانش آموز منجمله خرید کتاب، دفتر، نوشت افزار، کیف، کفش و لباس فرم مدرسه و کرایه سرویس مدرسه بالغ بر یک میلیون تومان برآورد شده است. و این در شرایطی است که حداقل مزد ماهانه ۸۱۲ هزار تومان تعیین شده، با تعیین این حداقل مزد است که سالانه هزاران کودک در شهر و روستاها از تحصیل محروم و به اردوی کودکان خیابانی و کودکان کار تبدیل میشوند.

نا آشنایی بزبان دوم توجیهات خرافی وزیر آموزش و پرورش است.

تحصیل حق تمامی انسانهاست. دولت باید امکانات آموزشی برابر برای همه شهروندان ایجاد نماید و برای جلوگیری از ترک تحصیل کودکان و نوجوانان تحصیل باید رایگان باشد.

مشکل دو زبانه بودن کودکان محروم از تحصیل با اختصاص بودجه کافی و بهره گیری از تجارب و فن آوری آموزش مدرن در مدارس برطرف میشود. دولت یازدهم و کل نظام جمهوری اسلامی، مسبب محرومیت تحصیل کودکان، هستند!*



همچنین به گفته معاون سوادآموزی سازمان نهضت سوادآموزی، سالانه نزدیک به ۱۱۰ هزار نفر ترک تحصیل میکنند و یا از تحصیل باز میمانند.

وزیر آموزش و پرورش میگوید: "در بحث ورود به تحصیل یکی از بزرگترین مشکلات، دو زبانه بودن برخی از نقاط کشور است به گونه ای که در این مناطق کودک پس از ورود به مقطع دبستان به دلیل آشنایی با زبان مادری و ناآشنا بودن با زبان فارسی، نمیتواند درس را متوجه شود و به همین دلیل عقب میماند."

مشکل زبان مادری و نا آشنایی کودکان بزبان فارسی با بکارگیری امکانات مالی

اخیرا وزیر آموزش و پرورش دولت روحانی، برنامه های نظام آموزشی در برخی استان ها را "بسیار ضعیف" توصیف کرد. بر اساس گزارشها در استان سیستان و بلوچستان بیش از ۷۱ هزار کودک از رفتن به تحصیل محروم شده اند. و پنجاه و یک دهستان در هشت استان آذربایجان غربی، چهارمحال بختیاری، خراسان جنوبی، خوزستان، سیستان و بلوچستان، کرمان، لرستان و هرمزگان به عنوان محروم ترین مناطق آموزشی شناسایی و اعلام شده اند. براساس گزارش مرکز پژوهش های مجلس اسلامی، در سال تحصیلی گذشته سه میلیون و ۲۰۰ هزار کودک در ایران از تحصیل بازمانده اند.

داره راست می‌گه اینا حق مارو می‌خورن اینا نبودن امکانات برای ما میشد (کدام امکانات؟! مدارس تخریبی؟! مامان فردا می‌خوام برم دفترش و بهش بگم چرا دیروز این کارو کرد و باهاش صحبت کنم... بهش توصیه می‌کنم که تنها نرو و با دوستانت صحبت کن و برایشون توضیح بده و اونارو با خودت همراه کن و بعد به دفتر مدرسه بروید و اعتراض کنید. اما قبول نمی‌کند و می‌گوید: مامان تو نمی‌شناسی دوستای منو همشون فکرشون مته آقای مشاور هست... و باز من براش توضیحاتی می‌دهم از جهت سیستماتیک بودن این تبلیغات و اینکه چرا میخوان این طور موضوعات رو از بچی در ذهن بچه‌ها بکنن و چه منفعتی از این جهت نصیبشون میشه... عصبانی هست و روی حرفش که فردا به اتاق مشاوره می‌رم... همین چند شب پیش که پیاده روی شبانه مادر و پسری داشتیم از دردل‌های محمد برایم گفت که برادرش همین پارسال با معدل خیلی بالا (نوزده و خورده ای) دیپلم گرفته است و اجازه شرکت در کنکور را به او نداده‌اند و او ناامید به ادامه تحصیل در رشته مورد علاقه‌اش که فیزیک بوده، الان بیکار است و محمد با دیدن برادر از الان ناامید و غمگین است برای سرنوشتی که بزودی دامن زندگی او را هم خواهد گرفت... همینطور اوایل سال بود که روزی پسر من از این موضوع سخن گفت که دو سه روز پشت سر هم بچه‌های افغانستانی رو همان اول صبح در صف از بچه‌های دیگر جدا می‌کردن و بخاطر پرداخت نکردن شهریه مدرسه تا ظهر در حیاط نگه می‌داشتن و مورد تحقیر قرار می‌دادند... این تبعیض و تحقیر هر روزه به طور جدی بر سلامت روان همه بچه‌ها (فرقی نمی‌کند منتسب به کدام ملیت باشند) اثر می‌گذارد و این کودکان را با تمام این بی امکاناتی و بی استنادی آموزش آزار می‌دهد و دنیایی خشم درونشان انباشته می‌کند... بدا به حال این حکومت با این همه خشم که خود دارد ایجادش می‌کند!*

نامه‌ای از ایران، به کودکان مقدمند...



مدرسه آمد پایین و کنار ما قرار گرفت و همه ما را دور خودش جمع کرد و گفت: خاک بر سر همتون بزنن شماها ایرانی هستید و تو کشور خودتون می‌زایید این افغانی‌ها از امکانات شما مجانی استفاده کنن و حقونو بخورن مثلاً رضا تو چرا باید شاگرد سوم بشی و محمد افغانی بشه شاگرد دوم خوب آگه اون نبود تو میشدی شاگرد دوم!!! (عجب منطقی را به خورد مغز این کودکان می‌دهند) و تازه مگه قراره این بچه افغانی‌ها چکاره بشن همشون میشن کارگر! شماها نباید بزایید این بچه‌ها حقونو بخورن و اینجا از شماها جلو بزنن... من همین موقع دستم رو بلند کردم گفت آقا اجازه، درس نخوندن ماها چه ربطی به این بچه‌ها داره همین محمد بعد از مدرسه می‌ره موتور سازی صاحبخونه شون و تا ۸ شب کار می‌کنه و ۸ تازه میاد برای درس خوندن و حالا ماها همه وقت بعد از مدرسه مون در اختیار خودمون هست و حالا آگه درس نمی‌خونیم و نمره هامون کمتر از این بچه‌هاست به اونا چه ربطی داره به تنبلی ما برمیگرده تازه اینا مجانی اینجا نیستن پول می‌دن به مدرسه و باباهاشون سخت ترین کارها رو انجام می‌دن و حقوق هاشونو نمی‌دن... مامان جواب منو نداد اما بچه‌ها همه میگفتن آقا

در یکی از شهرهای اطراف تهران زندگی می‌کنیم و پسر من که کلاس هشتم متوسطه دوره اول هست در مدرسه‌ای درس می‌خواند که نیمی از دانش آموزانش افغانستانی هستند و آنچه که الان برایتان خواهم گفت روایت روز ۲۲ فروردین ۹۵ پسر من هست از مدرسه‌شان:

از کلاس ما خواستند که همگی‌مان در حیاط مدرسه جمع شویم چون قرار است مشاور تحصیلی برایمان صحبت کند. به حیاط مدرسه آمدم و به صف شدیم و مشاور پشت بلندگو از اینکه چرا درس نمی‌خوانیم و نمره‌ها پایین است و روش‌هایی برای درس خواندن و درباره تعیین رشته تحصیلی در سال آینده صحبت کرد حدوداً یک ربعی طول کشید بعدش گفت اتباع (یعنی همکلاسی‌های افغانستانی‌مان) به کلاس برگردند و دانش آموزان ایرانی بمانند!

دوستانمون به کلاس رفتن اما همشون اومدن پشت پنجره که ببینن قراره مشاور چی بگه... مامان آگه بدونی چه صحنه بدی بود من آنقدر عصبانی شدم که خواستم منم به کلاس برم اما نداشتن... ناظم پشت بلندگو رو به بچه‌های افغانستانی داد زد که پنجره‌ها را ببندید و بعدش مشاور بلندگو را بست و از سکوی

این شماره
مثل بچه های دیگر

اینزور



لیلا یوسفی

پک عمیقتر به سیگار زرد که همیشه چند دقیقه پیش از
دور میز صاحبکار کثرت رفته بود. بعدش کفش و کوسر
آه و بغل دست من دور گونی بزرگ بلغور نشست. - فادرت؟
تو انبار تاریک و کمر سرد بود. ولس چار دنج و ساکت
بود. از جنجال سوپر مارکت و موسیقی تکرار که مدام
پخش می شد چند لفظ را در افانم بودیم. لبخند زرد و
گفت: امروز وقت نشد باهم آشنا بشیم! من هم در
جواب لبخند زردم. فورس سیگار به من تعارف کرد.
- من سیگار نمی کشم.
- مگه میشه؟!
- آره میشه!
- من اسمم... است و اهل عراقم، متولد بغداد ولس
خیل کوچیک بودم که عراق را ترک کردیم و رقتیم سوریه.
در سوریه مدرسه می رفتم و درس می خواندم. بعدش سوریه
هم جنگ شد و ما آمدیم به ترکیه و پناهنده شدیم. حالا
چند سال است که فقط کار می کنیم. روزی دوازده تا
چهارده ساعت کار در رستوران، مارکت و آرایشگاه کار
کردم.
- تو به زبان ترکی خوب صحبت میکنی، چرا به مدرسه بر
نمی گردی؟
- من زده تا خواهر و برادر کوچیک دارم که آخرشون یک
سال است. پدرم پاهایش مشکل داره و مریضه کار نمی کنه.
نمادیم هم از بچه ها مراقبت می کنه. فقط من و یکی از
برادرم کار می کنیم و خرج دوازده نفر را می دهیم. با این
چشم های گرد شد!

- تو که گفتی نمی کشم؟!
- یک دونه هوس کردم!
دوباره زرد زیر خنده! فریاد صاحب کار که بلند شد، تم سیگار
را تک انبار انداخت و بدو به کار اجبار برگشت.
ادام دارد...

- آره منم متاسفم، سرنوشت من این بود که مثل بچه ها
دیگر زندگی نکنم. خونه هم اثر کتک، سرکار هم اثر
بیگار و خستگی.
- از پولت چیزی نصیب خودت هم می شه؟
- فقط لباس و کفش و این چیزها در طول سال.
- چه آرزو و رویای براس خودت داری؟
- یک موبایل بهتر بخرم!

از صفحه فیسبوک کودکان مقدمند
دیدن کنید عضو این صفحه بشوید
و با آن همکاری کنید. اخبار
مقالات عکس و هر اطلاعی از
وضعیت کودکان را در این صفحه
منتشر کنید
(Kodakan moghadamand)

دبیر نهاد کودکان مقدمند
کریم شامحمدی
shamohammadi3@gmail.com
تماس با نهاد کودکان مقدمند
barnenforst@hotmail.com
Tel: 0046-761888027
Fax: 0046-706199054
Address: Barnen Först
Box 48
151 21 Södertälje Sweden
سر دبیر نشریه فارسی
سیامک بهاری
siabahari@gmail.com
نشریه فارسی ماهانه منتشر میشود و در
سایت کودکان مقدمند قابل دسترس است.
www.barnenforst.com

خواسته‌های فوری جنبش دفاع از حقوق کودکان

نهاد کودکان مقدمند به منظور تسهیل پیشروی و متشکل شدن هرچه بیشتر جنبش دفاع از حقوق کودکان و احقاق حقوق کودک مفاد زیر را بعنوان خواسته‌های فوری و حداقل جنبش دفاع از حقوق کودکان در ایران اعلام میدارد:

۱- تضمین و تامین امکانات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و درمانی کودکان برابر آخرین استانداردهای جهانی بوسیله دولت. دولت موظف است استاندارد واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را، در بالاترین سطح ممکن، تضمین کند و کمک هزینه‌های لازم و خدمات رایگان پزشکی و آموزشی و فرهنگی را مستقل از وضعیت خانوادگی کودکان و نوجوانان تامین کند.

۲- ایجاد مهد کودک‌های مجهز و مدرن به منظور برخورداری همه کودکان از یک محیط زنده و خلاق تربیتی و اجتماعی، مستقل از شرایط خانوداگی.

۳- تضمین حقوق برابر برای همه کودکان صرفنظر از محل تولد، انتساب به ملیت یا مذاهب مختلف. ممنوعیت هر نوع تبعیض علیه کودکان دختر و پسر، مهاجر و غیر مهاجر و کودکانی که داخل یا خارج ازدواج بدنیا آمده باشند.

۴- ممنوعیت کار حرفه‌ای برای کودکان و نوجوانان

۵- لغو کلیه قوانین قصاص و اعدام درمورد کودکان، ممنوعیت نگهداری کودکان در زندان. ایجاد مراکز بازآموزی با امکانات رفاهی، آموزشی و پرورشی مدرن همراه با کمک‌های مؤثر پزشکی و روانپزشکی برای نوجوانان بزهکار با هدف بازگرداندن زندگی شایسته به آنان.

۶- ممنوعیت حجاب کودکان!

۷- کودک مذهب ندارد. کودکان باید از هر نوع دست‌اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی مصون باشند. جلب افراد زیر شانزده سال به فرقه‌های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی ممنوع است.

۸- ممنوعیت دخالت مذهب در آموزش و پرورش و لغو فوری تبعیض و تمایز در همه عرصه‌ها و سطوح آموزشی میان دختر و پسر. مختلط‌شدن مدارس در همه سطوح تحصیلی

۹- مقابله قاطع قانونی با استفاده جنسی از کودکان، حتی تحت نام ازدواج، جرم سنگین جنایی محسوب میشود. رابطه جنسی افراد بزرگسال با افراد زیر ۱۸ سال، ولو با رضایت آنها، ممنوع است و جرم محسوب میشود.

۱۰- ممنوعیت هر نوع آزار کودکان در خانواده، مدارس و موسسات آموزشی و در سطح جامعه بطور کلی. ممنوعیت اکید تنبیه بدنی. ممنوعیت فشار و آزار روانی و ارباب کودکان.

۱۱- ممنوعیت بخدمت گرفتن کودکان در نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی.

این مطالبات فوری جنبش انسانی دفاع از حقوق کودکان در ایران و خواسته‌های حداقل و عاجل برای رهانیدن کودکان از محرومیت و بیحقوقی و دست‌درازی مذهب و مقابله با کودک‌آزاری سیستماتیک توسط جمهوری اسلامی است. نهاد "کودکان مقدمند" همه انسانهایی که قلبشان برای حقوق کودک می‌تپد و کلیه تشکلهای نهادهای مدافع حقوق کودک را بزمبارزه برای تحقق این خواسته‌ها فرامیخواند.

برپایی یک دنیای بهتر برای کودکان ممکن است، به نهاد کودکان مقدمند بپیوندد!